

ترجمه متن عربی

کتاب در محضر خورشید

(سلسله درسهای آشنایی با نهج البلاغه)

فهرست

۱.....	فهرست
۲.....	فصل اول
۵.....	فصل دوم
۸.....	فصل سوم
۱۰.....	فصل چهارم
۱۳.....	فصل پنجم
۱۴.....	فصل ششم
۱۶.....	فصل هفتم
۱۸.....	فصل هشتم
۲۳.....	فصل نهم
۲۶.....	فصل دهم
۲۸.....	فصل یازدهم
۳۱.....	فصل دوازدهم
۳۶.....	فصل سیزدهم
۳۹.....	فصل چهاردهم
۴۳.....	فصل پانزدهم
۴۷.....	فصل شانزدهم
۴۹.....	فصل هفدهم
۵۱.....	فصل هجدهم

معرفه الله

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ وَلَا تَرَاهُ النَّوَظِرُ وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ الدَّالَّةُ عَلَى قَدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ.....

خداوندی را ستایش سزد که حواس او را در نیابند، و جایگاهها در برش نگیرند، دیدگان دیدنش نیارند، و پردهها پوشیدنش نتوانند، حدوث و تازگی خلقش بر اینکه او قدیم و همیشگی است دلیل و وجود آفریدگانش بر موجودیتش راهنما است

لَا يَسْغُلُهُ شَأْنٌ وَلَا يَغَيِّرُهُ زَمَانٌ وَلَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَلَا يَصِفُهُ لِسَانٌ....

خدایتعالی را کاری از کاری باز ندارد (چون علم و قدرتش بهمه آفرینش احاطه دارد، و همه کارها در نزد او جز يك کار نیست) و تغییرات زمان دگرگونش نسازد، و جا و مکانی او را در بر نگیرد (آفریننده زمانها و مکانها از تغییر و تبدل و جای گزیدن در جائیکه از لوازم جسم است منزّه است) هیچ زبانی او را ستودن نیارد (و بحقیقت ذاتش رسیدن نتواند) (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۷)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا فَيَكُونُ أَوْلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا وَيَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيِّ أَوْ عَرْشٍ أَوْ سَمَاءٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ جَانٍ أَوْ إِنْسٍ....

حمد و سپاس ویژه (ذات) خداوندی است که هیچیک از حالات او بر حال دیگرش پیشی نگرفته پس پیش از آنکه آخر باشد اول و قبل از آنکه پنهان باشد پیدا است سپاس مختصّ خدائی است که موجود است پیش از آن که موجود شود کرسی با عرش یا اسمان یا زمین یا جن یا انس (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱)

معرفه صفات الله تعالی

فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بَعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ حَدْسُ الْفِطَنِ الْأَوَّلِ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي وَلَا آخِرَ لَهُ فَيَنْقُضِي.....

با برکت و فضل است آنچنان خداوندیکه همتهای بلند او را در نیابند، و زیرکهای هشیاران به او نرسند، اولیست که پایانی برایش نبوده، تا پایان پذیرد، و آخری از برایش نیست تا تمام گردد. (نهج البلاغه، خطبه ۹۳)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِرُّهُ الْمَنْعُ وَالْجُمُودُ - وَلَا يُكْدِيهِ الْأَعْطَاءُ وَالْجُودُ - إِذْ كُلُّ مَعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ - وَهُوَ الْمَنَّانُ بِفَوَائِدِ النِّعَمِ وَعَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقَسَمِ -

سپاس خدای را که امساک و جمود بر ثروتش اضافه نمی‌کند، و عطا و بخشش تهیدستش نمی‌نماید، زیرا هر بخشنده‌ای جز او ثروتش کم می‌شود، و هر منع کننده‌ای جز او شایسته مذمت است. اوست بخشنده انواع نعمت‌ها، و فراوانی بهره‌ها و نصیب‌ها.

عِبَالُهُ الْخَلَائِقُ ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ وَ قَدَّرَ أَقْوَاتَهُمْ وَ نَهَجَ سَبِيلَ الرَّاعِيْنَ إِلَيْهِ وَ الطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ وَ لَيْسَ بِمَا سُئِلَ بِأَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ

جمیع آفریده‌ها روزی خور اویند، رزق همه را ضمانت کرده، و قوت و توشه آنان را مقدر نموده، و راه روشنش را به رغبت کنندگان و خواهندگان آنچه نزد اوست نشان داده، و این طور نیست که جود و بخشش او در آنجا که از او بخواهند بیشتر از آنجا باشد که از او نخواهند .

الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدُ فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ

همان اولی است که برای اولیتش قبلی نبوده تا پیش از او چیزی باشد، و آخری است که برای آخریتش بعدی نیست تا موجودی پس از او باشد،

وَ الرَّادِعُ أَناسِيَّ الْأَبْصَارِ عَنِ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفُ مِنْهُ الْحَالُ وَ لَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزَ عَلَيْهِ الْإِنْتِقَالَ.....

و مردمک دیده‌ها را از دیدن و درکش باز داشت. نه زمان بر او می‌گذرد تا از گذر زمان حالش دگرگون شود، و نه در مکانی است که انتقال برایش صورت بگیرد. (نهج البلاغه خطبه ۹۰)

التوحيد

التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ....

توحید آن است که خدا را در وهم نیاوری (نهج البلاغه حکمت ۴۶۲)

.....وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَيْسَ مَعَهُ إِلَهٌ غَيْرُهُ

و شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست که یگانه است و بی‌شریک، و خدای دیگری با او نیست. (نهج البلاغه خطبه ۳۵)

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْأَوَّلُ لَا شَيْءٌ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ.....

شهادت می‌دهم معبودی جز الله نیست، یگانه‌ای است بی‌شریک. اولی است که چیزی پیش از او نبوده، و آخری است که او را انتهایی نیست. (نهج البلاغه خطبه ۸۴)

الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ وَ الْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ وَ بِأَوْلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ وَ بِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانُ وَ الْقَلْبُ اللَّسَانُ.....

حمد خدای را همان اول پیش از هر اول، و آخر بعد از هر آخر اولیتش موجب آن است که قبل از او اولی نباشد، و آخریتش موجب آنکه بعد از او آخری نباشد و شهادت می‌دهم معبودی جز او نمی‌باشد، شهادتی که باطن و ظاهر و دل و زبان در آن متحد است. . (نهج البلاغه خطبه ۱۰۰)

معرفة العلم الالهي

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ لَطْفَ بِهِ خَبْرًا وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عِيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ.

بتحقیق که خدای سبحانه پنهان نیست بر او چیزی که بندگان کسب میکنند او را در شب خود و روز خود نافذ است باکتساب بندگان از روی خبرت و آگاهی و محیطست بان از روی علم و دانائی عضوهای شما گواهان اویند و التهای کار شما لشکرهای اویند و خواطر و قوای باطن شما جاسوسان اویند و خلوتهای شما آشکار او است (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰)

يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفُلُوتِ وَ مَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ وَ اخْتِلَافَ النَّيَّانِ فِي الْبِحَارِ الْعَامِرَاتِ وَ تَلَاطُمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ
.....

خداوند آواز وحوش را در بیابانها، و گناهان بندگان را در نهنها، و آمد و شد ماهیان را در دریاهاى ژرف، و تلاطم امواج آب را با وزش تندبادها خبر دارد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹)

التفكر مفتاح الحق و المعرفة

وَ لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النُّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ وَ لَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ وَ الْأَبْصَارُ مَدْخُولَةٌ أَ فَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ وَ اتَّقَنَ تَرْكِيْبَهُ وَ فَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ سَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشْرَ.

اگر مردم در عظمت قدرت و بزرگی نعمت خدای جهان بیندیشند بره باز گردند، و از سختی سوزش آتش بهراسند، لکن دلها رنجور، و بینشها عیناک است چرا حیوان کوچکی را که آفریده شده نمینگراند، که چسان خلقتش محکم، و پیوندش متین است و خداوند گوش و چشم در آن پدید آورده، و او را پوست و استخوانی متناسب داده است (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۷)

معرفه خلق الله

النظر في معالم الكون :

....فَانظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ وَ اخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ تَفَجَّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ وَ كَثْرَةَ هَذِهِ الْجِبَالِ وَ طُولِ هَذِهِ الْقِلَالِ وَ تَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ وَ الْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمَقْدَرِ وَ جَحَدَ الْمُدَبِّرِ زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ وَ لَا لِاخْتِلَافِ صُوَرِهِمْ صَانِعٌ لَمْ يَلْجِئُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا وَ لَا تَحْقِيقٍ لِمَا وَعَوْا وَ هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ!

پس نظر کن بآفتاب و ماه و گیاه و درخت و آب و سن و آمد و شد این شب و روز و روان شد این دریاها و بسیاری این کوهها و درازی سرهای این کوهها و متفرق بودن لغتها و زبانهای مختلف گوناگون پس وای بر آن کس که انکار کرد تقدیر کننده این اشیا را و جاحد شد بتدبیر کننده این مخلوقات گمان بردند که ایشان مانند گیاه زمین اند که نیست مر ایشان را بیرون آورنده و نیست که مر اختلاف صورتهای ایشان را آفریننده و ملجاء شدن بسوی حجتی در آنچه دعوی کردند و نه بسوی یقینی از برای آنچه نگاه داشتند و آیا میباشد بنائی بدون بنا کننده یا جنایتی بدون جنایت کنند (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۷)

بديع الخلقة:

وَ كَانَ مِنْ اِفْتِدَارِ جَبْرُوتِهِ وَ بَدِيعِ لَطَائِفِ صَنَعَتِهِ أَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الزَّائِرِ الْمُتَرَكِمِ الْمُتَقَاصِفِ بَيْسًا جَامِدًا ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أَطْبَاقًا فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ ارْتِقَاقِهَا فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهِ وَ قَامَتْ عَلَى حَدِّهِ

از قدرت و شوکت آفریدگار توانا، و نازک کاریهای شگرف و پاکیزه او آنست که از آب دریای ژرف و برهم سوار پرموج، زمین خشک بی جنبش را پدید آورد، آنگاه از آن آب طبقات آسمانهای برهم قرار گرفته را آفریده، و آنها را پس از پیوستگی از هم مجزاً ساخته، و هفت آسمانش گرداند، سپس آن آسمانها بفرمان خداوند تعالی چنگ بهم در افکنده، و در جائیکه برایشان مهیا شده بود ایستادند،

وَ أَرْضًا يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُتَعَجِّرُ وَ الْقَمَمَامُ الْمُسَخَّرُ قَدْ دَلَّ لِأَمْرِهِ وَ ادَّعَنَ لِهَيْبَتِهِ وَ وَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ لِخَشْيَتِهِ

و زمینی را که آب روان سبز رنگ آن را حمل می کند و دریای مسخر شده آن را بر می دارد استوار و پا بر جا نمود، دریایی که در برابر امرش خاکسار و در مقابل هیبتش تسلیم، و جریانش از خشیت او متوقف است.

وَ جِبَلٍ جَلَامِيدَهَا وَ نُشُوزَ مُتُونِهَا وَ أَطْوَادَهَا فَأَرْسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا وَ الزَّمَمَهَا قَرَارَاتِهَا فَمَضَتْ رُعُوسُهَا فِي الْهَوَاءِ وَ رَسَتْ أَصُولُهَا فِي الْمَاءِ

تخته سنگهای عظیم، و تپه‌های بلند و کوههای زمین را آفرید، و آنها را در جای خود ثابت نمود، و در قرارگاهشان مستقر کرد. قلّه کوهها در فضا بالا رفت، و ریشه آنها در آب قرار گرفت.

فَأَنهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا وَ أَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِي مَتُونِ أَقْطَارِهَا وَ مَوَاضِعِ أَنْصَابِهَا فَأَشْهَقَ قَلَالَهَا وَ أَطَالَ أَنْشَازَهَا وَ جَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَادًا وَ أَرَزَهَا فِيهَا أَوْتَادًا

کوهها را از زمینهای هموار بر افراشت، و پایه‌های آن را در پشت اطراف زمین و مراکزی که برقرارند فرو برد، قلّه‌ها را بالا برد، و بلندیهایی آن را طولانی نمود، و کوهها را ستون زمین ساخت، و چون میخ‌هایی بر آن کوبید،

فَسَكَنْتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا أَوْ تَسِيخَ بِحِمْلِهَا أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا

پس زمین متحرک ساکن شد از اینکه ساکنانش را به اضطراب اندازد، یا بار گرانش را در خود فرو برد، یا از جای خود منحرف شود. (نهج البلاغه خطبه ۲۰۲)

عجائب خلقه الحيوان

.....و لَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَ بَهَائِمِهَا وَ مَا كَانَ مِنْ مَرَاغِبِهَا وَ سَائِمِهَا وَ أَصْنَافِ أَسْنَاحِهَا وَ أَجْنَاسِهَا وَ مُتَبَدِّلَةِ أُمَّمِهَا وَ أَكْيَاسِهَا عَلَى إِحْدَاثِ بَعُوضَةٍ مَا قَدَرْتُ عَلَى إِحْدَاثِهَا وَ لَا عَرَفْتُ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِيجَادِهَا وَ لَتَحَيَّرْتُ عَقُولُهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَ تَاهَتْ وَ عَجَزَتْ قُوَاهَا وَ تَنَاهَتْ وَ رَجَعَتْ خَاسِئَةً حَسِيرَةً عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ مُقَرَّةٌ بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشَائِهَا مُدْعِنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهِ

اگر جمع شوند همه حیوانات دنیا از مرغان و چارپایان آن و آنچه هست از حیواناتی که در شبانگاه آورده می‌شود به بستن گاه و رها کرده میشوند در چراگاه و جمیع صنفهای اصول و جنسهای آنها و طایفه‌ها و طایفه حیوانات که بی فهم‌اند و فهم صاحب عقلند بر پیدا کردن بر پشه توانائی نداشته باشند بر پیدا کردن آن و نشناسند که چگونه است راه بسوی موجود کردن آن و هر آینه حیران شود عقلهای ایشان در دانستن آن طریق و متحیر شود و عاجز گردد قوتهای ایشان و باز ایستند و برگردند در حالتی که خوار باشند با فتور و کلال شناسا به آن که آنها مغلوبند در زیر قدرت همچون اقرار کننده به ناتوانی از آفریدن مثل آن پشه گردن نهنده بضعف و ناتوانی از فانی کردن آن (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸)

عجائب فی خلق الانسان

...أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ وَ الْمُنْشَأُ الْمَرْعِيُّ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ مُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ بُدِئْتَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ وَ وُضِعْتَ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدْرِ مَعْلُومٍ وَ أَجَلٍ مَقْسُومٍ تَمُورُ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِينًا لَا تَحِيرُ دُعَاءً وَ لَا تَسْمَعُ نِدَاءً ثُمَّ أُخْرِجْتَ مِنْ مَفْرَكٍ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا وَ لَمْ تَعْرِفْ سَبِيلَ مَنَافِعِهَا فَمَنْ هَذَاكَ لِاجْتِرَارِ الْغِذَاءِ مِنْ ثَدْيِ أُمِّكَ وَ عَرَفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلَبِكَ وَ إِرَادَتِكَ هَيْهَاتَ إِنَّ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهَيْئَةِ وَ الْأَدَوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ وَ مِنْ تَنَاوُلِهِ بِحُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ

ای انسانیکه با تناسب اندام آفریده شده، و ای کسیکه در تاریکیهای رحمها، و درون پردههای بسیار نشو و نما کرده و نگهداشته شده مبدأ پیدایش از گل محض و خالص بوده، و تا مدتی معین و زمانی تقسیم شده، در جایگاهی محکمی قرار داده شده، در آن شکم مادرت در حالیکه جنین و پاره گوشتی بیش نبود میجنبیدی نه سخنی را پاسخ میدادی، نه صدائی را می شنیدی، از آن پس از جایگاهت خارج، و بخانه که بآن وارد نشده، و راههای سود آن را نشناخته بودی وارد گشتی، چه کسی تو را راهنمایی کرد، تا شیر را از پستان مادرت در کشیده و بنوشی، و کی تو را هنگام نیازمندی آشنای بمواضع درخواست و ارادهات کرد خیلی دور است زیرا آنکه از شناسائی صفات دارای اندام و شکل و صورت ناتوان است از شناسائی صفات آفریدگار او ناتوان تر، و از دریافتش بوسیله آفریدهها دورتر است. (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲)

الکون فی خدمة الانسان

أَلَا وَإِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي تَحْمِلُكُمْ وَالسَّمَاءَ الَّتِي تَطَّلِكُمْ مُطِيعَتَانِ لِرَبِّكُمْ وَمَا أَصْبَحْتَا تَجُودَانِ لَكُمْ يَبْرَكْتَهُمَا تَوْجِعًا لَكُمْ وَلَا زُلْفَةً إِلَيْكُمْ

بدانید زمینی که شما را حمل می کند، و آسمانی که بر سرتان سایه می اندازد فرمانبردار پروردگار شماست، برکات خود را به شما ارزانی می دارند، نه به خاطر دلسوزی، و نه برای نزدیکی جستن به شما،

وَلَا لِخَيْرٍ تَرْجُوَانِهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ أُمْرًا بِمَنَافِعِكُمْ فَاطَاعَتَا وَأُفِيْمَتَا عَلَى حُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَأَقَامَتَا

و نه برای خیری که از شما توقع دارند، بلکه از جانب حق برای رساندن منافع به شما مأمورند پس خدا را اطاعت کرده اند، و دستور دارند به مصالح شما قیام کنند پس قیام کردند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳)

پیش درآمد

وَ قَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَ قَلَّلَهَا وَ قَسَمَهَا عَلَى الضَّيِّقِ وَ السَّعَةِ فَعَدَلَ فِيهَا بَتْلِي مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَ مَعْسُورِهَا

روزی مردم را مقدر فرمود و آن را برای برخی فراوان و برای بعضی دیگر اندک قرار داد، و ارزاق را بر مبنای تنگی و فراخی قسمت نمود، و در این تقسیم بندی عدالت به خرج داد تا هر کس را بخواهد با فراوانی رزق و کمی آن آزمایش کند، (نهج البلاغه خطبه ۹۰)

وَ أَيُّمُ اللَّهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

سوگند به خدا ملتی خرمی نعمت و عیش زندگی را از دست ندادند (نهج البلاغه خطبه ۱۷۷)

وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النِّعْمُ وَ تَزُولُ عَنْهُمْ النِّعْمُ فُزِعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَ وَلَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ

و اگر مردم به وقتی که بلاها بر آنان فرود آید، و نعمتها از دستشان برود، با نیت‌های صادقانه و دل‌های مشتاق به پروردگار پناه ببرند آنچه را از دستشان رفته به آنان باز می‌گرداند، و هر فسادى را بر ایشان اصلاح می‌کند. (نهج البلاغه خطبه ۱۷۷)

عدل فى خلقه و حكمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ وَ ارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ

ستایش خداوندی که در وعده‌اش صادق، و از اینکه به بندگان خود ستم کند به دور است، در میان عبادش به قسط، و در حکم کردن بر آنان به عدالت رفتار کند. (نهج البلاغه خطبه ۲۲۷)

وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ عَدْلٌ عَدَلَ وَ حَكَمٌ فَصَلَ

شهادت می‌دهم که خداوند عدل محض است که به عدالت رفتار نموده، و حاکمی که حق و باطل را از هم جدا می‌کند. (نهج البلاغه خطبه ۲۰۵)

الَّذِي عَظَّمَ حِلْمَهُ فَعَفَا وَ عَدَلَ فِي كُلِّ مَا قَضَى وَ عَلِمَ بِمَا يَمْضِي وَ مَا مَضَى

خداوندی که بردباری حضرتش عظیم است پس عفو فرمود، و در آنچه حکم کرد عدالت نمود، و آنچه را می‌گذرد و گذشته است داند. (نهج البلاغه خطبه ۲۳۳)

.....لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءَ لَازِمًا وَقَدْرًا حَاتِمًا وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ

شاید قضاء لازم و قدر حتم را گمان برده‌ای اگر این گونه بود هر آینه پاداش و عقاب باطل، و بشارت و تهدید ساقط می‌شد. (نهج البلاغه قصار ۷۵)

نزول البلیا، ثمره الأعمال السیئه

إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَحَبْسِ الْبَرَكَاتِ وَإِعْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ لِيَتُوبَ تَائِبٌ وَيُقْلَعَ مَقْلَعٌ وَيَتَذَكَّرَ مُتَذَكَّرٌ وَيَزْدَجَرَ مُزْدَجِرٌ

خداوند بندگانش را به وقت اعمال بدشان به کمبود میوه‌ها، و باز داشتن برکات، و بستن در خیرات آزمایش می‌کند، تا توبه کننده توبه کند، و گناهکار دل از گناه قطع نماید، و پند گیرنده پند گیرد، و خودداری کننده از گناه خودداری کند. (نهج البلاغه خطبه ۱۴۳)

تقدیر الأرزاق فی ضلال العدل

وَقَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا وَقَسَمَهَا عَلَى الضَّيِّقِ وَالسَّعَةِ فَعَدَلَ فِيهَا لِيَبْتَلِيَ مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا وَلِيَخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّهَا وَفَقِيرِهِ

روزی مردم را مقدر فرمود و آن را برای برخی فراوان و برای بعضی دیگر اندک قرار داد، و ارزاق را بر مبنای تنگی و فراخی قسمت نمود، و در این تقسیم بندی عدالت به خرج داد تا هر کس را بخواهد با فراوانی رزق و کمی آن آزمایش کند، و بدین وسیله ثروتمندان و فقرا را از جهت شکر نعمت و تحمل سختی در مجرای امتحان قرار دهد. (نهج البلاغه خطبه ۹۰)

وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ

چیزی در تغییر نعمت خدا، و سرعت دادن به عقوبت او قوی‌تر از ستمکاری نیست، که خداوند شنوای دعای ستمدیدگان، و در کمین ستمکاران است. (نهج البلاغه نامه ۵۳)

فی الرسالة الالهية

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ مَنصَبَةٍ خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَاسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ وَهُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رُسُلَهُ

حمد خدای را که بدون دیده شدن شناخته شده، خدایی که آفریننده است به غیر رنج و زحمت. به قدرتش موجودات را آفرید، و با عزتش گردن فرازان را به بند بندگی کشید، و با جودش بر بزرگان مهتری جست. اوست خدایی که مخلوقاتش را در دنیا جای داد، و رسولانش را به سوی جن و انس فرستاد (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲)

وَآتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لَيْسَتْ أَدْوَاهُهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ.... وَلَمْ يَخْلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ

خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامب پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمتهای فراموش شده او را به یادشان آرند و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را بر انگیزانند، و نشانه‌های الهی را به آنان بنمایانند: از این بلند آسمان که بر بالای سرشان افراشته، و زمین که گهواره زیر پایشان نهاده، و معیشت‌هایی که آنان را زنده می‌دارد، و اجلهایی که ایشان را به دست مرگ می‌سپارد، و ناگواریهایی که آنان را به پیری می‌نشانند، و حوادثی که به دنبال هم بر آنان هجوم می‌آورد. خداوند سبحان بندگانش را بدون پیامبر، یا کتاب آسمانی، یا حجتی لازم، یا نشان دادن راه روشن رها نساخت. (نهج البلاغه، خطبه ۱)

فَاسْتَوْدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مَسْتَوْدَعٍ وَأَقْرَهُمْ فِي خَيْرِ مَسْتَقَرٍّ تَنَاسَخْتَهُمْ كَرَائِمُ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ كُلَّمَا مَضَى سَلْفٌ قَامَ مِنْهُمْ بِدِينِ اللَّهِ خَلْفٌ

آنان را در برترین ودیعتگاه به امانت نهاد، و در بهترین قرارگاه مستقر ساخت. اصلا ب کریمانه آنان را به رحمهای پاک منتقل کردند. هرگاه یکی از آنان از دنیا رفت دیگری برای ابلاغ دین قد علم نمود، (نهج البلاغه، خطبه ۹۳)

رُسُلٌ لَا تَقْصُرُ بِهِمْ قَلَّةٌ عَدَدِهِمْ وَلَا كَثْرَةُ الْمَكْذِبِينَ لَهُمْ مِنْ سَابِقِ سُمِّيَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْ غَابِرٍ عَرَفَهُ مِنْ قَبْلِهِ : عَلَى ذَلِكَ نَسَلَتِ الْقُرُونُ وَمَضَتِ الدُّهُورُ وَ سَلَفَتِ الْأَبَاءُ وَ خَلَفَتِ الْأَبْنَاؤُ

پیامبرانی که کمی عددشان، و کثرت تکذیب کنندگانشان آنان را از تبلیغ باز نداشت، از پیامبر گذشته‌ای که او را از نام پیامبر آینده خبر دادند، و پیامبر آینده‌ای که پیامبر گذشته او را معرفی کرد. بر این منوال قرن‌ها گذشت، و روزگار سپری شد، پدران در گذشتند و فرزندان جای آنها را گرفتند (نهج البلاغه، خطبه ۱)

الرسالة المحمدية

إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ص لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَ إِتْمَامِ نُبُوَّتِهِ مَأْخُودًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ مَشْهُورَةً سَمَاتُهُ كَرِيمًا مِيلَادُهُ

تا خداوند محمد رسول الله صلى الله عليه و آله را برای به انجام رساندن وعده‌اش، و به پایان بردن مقام نبوت مبعوث کرد، در حالی که قبولی رسالت او را از تمام انبیا گرفته بود، نشانه‌هایش روشن، و میلادش با عزت و کرامت بود. (نهج البلاغه، خطبه ۱)

خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً وَ أَنْجَبَهَا كَهْلاً، أَطَهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً وَ أَجَوَدَ الْمُسْتَمَطَّرِينَ دِيمَةً.

در کودکی بهترین مردم، در بزرگ سالی نجیب‌ترین انسان، در اخلاق پاک‌ترین پاکان، و دوام جود و سخايش از همه بیشتر بود. (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴)

فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنبِتًا وَ أَعَزَّ الْأُرُومَاتِ مَغْرَسًا مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ وَ انْتَخَبَ مِنْهَا أَمْنَاءُهُ عِثْرَتُهُ خَيْرَ الْعِثْرِ وَ أُسْرَتُهُ خَيْرَ الْأُسْرِ وَ شَجَرَتُهُ خَيْرَ الشَّجَرِ نَبَتَتْ فِي حَرَمٍ وَ بَسَقَتْ فِي كَرَمٍ لَهَا فُرُوعٌ طَوَالُ وَ ثَمَرَةٌ لَا تَنَالُ

او را از برترین معادن رویاند، و در عزیزترین سرزمین‌ها کاشت، از همان درختی که پیامبرانش را از آن آشکار کرد، و امنای خود را از آن انتخاب نمود. عترتش بهترین عترت‌هاست، و دودمانش بهترین دودمان‌ها، و شجره‌اش بهترین شجره‌ها، شجره‌ای که در حرم رویده، و در عرصه کرامت و مجد به رشد رسیده، شجره‌ای که شاخه‌هایی بلند دارد، و میوه‌هایی دور از دسترس. (نهج البلاغه، خطبه ۹۳)

أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ وَ ثَمَارُهَا مُتَهَدَلَةٌ مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ وَ هِجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ عَلَّا بِهَا ذِكْرُهُ وَ اَمْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ وَ مَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ وَ دَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ وَ قَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَدْخُولَةَ وَ بَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ

شجره‌ای که شاخه‌هایش معتدل، و میوه‌هایش در دسترس است. جایگاه ولادتش مکه، و هجرتش مدینه طیبه بود، در مدینه نامش پر آوازه شد، و صدایش از آنجا به همه جا رسید. خداوند او را با دلیل کافی و پندی شفاف‌بخش، و دعوتی که مردم را از گمراهیها برهاند فرستاد. دستورات ناشناخته دین را به وسیله او آشکار نمود، و بدعت‌های نادرست را درهم کوبید، و احکامی را که هم اکنون نزد ما معلوم است بیان داشت. (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶)

رسالة الاسلام في ظلمة الجهالية

أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ وَ الْعِلْمِ الْمَأْتُورِ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَ النُّورِ السَّاطِعِ وَ الضِّيَاءِ اللَّامِعِ وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ

و او را به دین مشهور، و نشانه معروف، و کتاب مسطور، و نور درخشان، و چراغ فروزان، و دستور روشن و آشکار به سوی مردم فرستاد،

وَ النَّاسُ فِي فِتْنٍ أَنْجَدَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ وَ تَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ وَ اِخْتَلَفَ النَّجْرُ وَ تَشَتَّتَ الْأَمْرُ وَ ضَاقَ الْمَخْرَجُ وَ عَمِيَ الْمَصْدَرُ
فَأَلْهَدَى خَامِلٌ وَ الْأَعْمَى شَامِلٌ عَصِي الرَّحْمَنِ وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ وَ خُذِلَ الْإِيمَانُ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ وَ تَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ وَ دَرَسَتْ سُبُلُهُ وَ عَفَتْ
شُرُكُهُ أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَ وَرَدُوا مَنَاهِلَهُ بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ وَ قَامَ لَوَاؤُهُ فِي فِتْنٍ دَأَسْتَهُمْ بِأَخْفَافِهِ

رسالت او به وقتی بود که مردم دچار فتنه‌ای بودند که ریسمان دین از اثر آن گسسته، و پایه‌های یقین متزلزل، و اصل دین گرفتار اختلاف، و همه امور درهم ریخته بود، راه‌هایی بر مردم تنگ، و مصدر هدایت پوشیده، چراغ راهنما خاموش، و گمراهی نسبت به همه فراگیر بود. خداوند نافرمانی می‌شد، و شیطان یاری داده می‌شد، ایمان ورشکسته، پایه‌هایش فرو ریخته، نشانه‌هایش متغیر و ناشناخته، راه‌هایش ویران و پوشیده، و آثار جاده‌هایش از بین رفته بود. شیطان را فرمان برده، راه‌های او را پیموده، و به آشخورهای او وارد شده بودند. آثار شیطان به وسیله متابعتش به کار افتاده، و پرچمش بر افراشته شده بود، در فتنه‌هایی که همچون حیوان چموش آنان را لگد مال می‌کرد (نهج البلاغه، خطبه ۲)

ظلمات قبل الظهور

بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ وَ خَابُطُونَ فِي فِتْنَةٍ قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ وَ اسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ وَ اسْتَخَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ حَيَارَى فِي
زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَ بَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ

خداوند پیامبر را وقتی فرستاد که مردم در وادی گمراهی حیران بودند، و در فتنه کورکورانه می‌رفتند، هواهای نفسانی عقل و خرد را از آنان ربوده، کبر و خود پسندی آنان را دچار لغزش کرده، و جاهلیت تاریک سبکسر و بی‌اعتبارشان نموده بود. در کارها نا آرام و سرگردان، و ملتی گرفتار نادانی بودند. (نهج البلاغه، خطبه ۹۴)

فجر الاسلام

فَبَالَغَ صَ فِي النَّصِيحَةِ وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ

رسول حق صلی الله علیه و آله خیرخواهی را نسبت به آنها به نهایت رساند، به راه حق حرکت کرد، و آنان را به حکمت و موعظه حسنه دعوت فرمود (نهج البلاغه، خطبه ۹۴)

أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَجِ وَ ظُهُورِ الْفَلَاحِ وَ إِبْصَاحِ الْمَنْهَجِ فَبَلَغَ الرَّسَالََةَ صَادِعًا بِهَا وَ حَمَلَ عَلَى الْمَحَبَّةِ دَالًّا عَلَيْهَا وَ أَقَامَ أَعْلَامَ الْإِهْتِدَاءِ وَ
مَنَارَ الضِّيَاءِ وَ جَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً وَ عُرَى الْإِيمَانِ وَثِيقَةً

او را با دلایل الزام کننده، و پیروزی آشکار، و راه روشن فرستاد، او هم رسالت حق را آشکارا به مردم رساند، و انسانها را به راه راست واداشت و راه را به آنان نمایاند، و نشانه‌های هدایت و مشعل روشن دین را به پا کرد، و رشته‌های اسلام را محکم، و دستگیره‌های ایمان را استوار نمود. (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۷)

القرآن برنامج الحياة

.... أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تَطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَ سِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ وَ بَحْرًا لَا يَدْرِكُ قَعْرَهُ وَ مِنْهَاجًا لَا يَضِلُّ نَهْجُهُ وَ شِعَاعًا لَا يَطْلُمُ ضَوْءَهُ وَ فُرْقَانًا لَا يَخْمَدُ بَرْهَانَهُ وَ تَبْيَانًا لَا تَهْدُمُ أَرْكَانَهُ وَ شِفَاءً لَا تَخْشَى أَسْقَامَهُ وَ عِزًّا لَا تَهْزُمُ أَنْصَارَهُ وَ حَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ. فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ بَحْبُوحَتُهُ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ بَحُورُهُ وَ رِيَاضُ الْعَدْلِ وَ غَدْرَانُهُ وَ أَثَافِي الْإِسْلَامِ وَ بَنِيَانُهُ وَ أَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَ غَيْطَانُهُ وَ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ وَ عَيْونٌ لَا يَنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ وَ مَنَاهِلٌ لَا يَغِيضُهَا الْوَارِدُونَ وَ مَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهْجُهَا الْمُسَافِرُونَ وَ أَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ وَ إِكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ

سپس قرآن را بر او نازل کرد، نوری که چراغهایش خاموش نمی‌شود، و چراغی که افروختگی‌اش کاهش بر نمی‌دارد، و دریایی که قعرش درک نمی‌گردد، و راهی که حرکت در آن گمراهی ندارد، و شعاعی که روشنی آن تاریک نمی‌شود، و جدا کننده حق و باطلی که برهانش خاموشی ندارد، و ساختمانی که پایه‌هایش ویران نگردد، و دارویی که بیم بیماریهای آن نمی‌رود، و بلند مرتبه‌ای که یارانش را شکست نرسد، و حقی که مدد کارانش دچار شکست نشوند قرآن معدن ایمان و میان سرای آن، چشمه‌های دانش و دریاهای آن، باغهای عدل و داد و حوضهای آن، پایه‌های اسلام و اساس آن، وادیهای حق و دشت‌های سر سبز آن است، دریایی است که آب برداران آبش را تمام نکنند، و چشمه‌هایی است که آبکشان آب آنها را به آخر نرسانند، و آبشخورهایی است که واردان از آن کم ننمایند، و منازلی است که مسافران راهش را گم نکنند، و نشانه‌هایی است که از چشم راهروان پنهان نماند، و تپه‌هایی است که روندگان از آنها نگذرند.

..... جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَ رِبِيًّا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَ مَحَاجَّ لَطُرُقِ الصُّلَحَاءِ وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ وَ حَبْلًا وَثِيْقًا عُرْوَتُهُ وَ مَعْقَلًا مَنِيعًا ذُرْوَتُهُ وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ وَ سَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَ هُدًى لِمَنْ أَتَمَّ بِهِ وَ عِذْرًا لِمَنْ ائْتَحَلَّهُ وَ بَرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَ فَلَاحًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ وَ حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ وَ مَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ وَ جَنَّةً لِمَنْ اسْتَلَامَ وَ عِلْمًا لِمَنْ وَعَى وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى

خداوند آن را سیرابی تشنگی دانایان قرار داد، و نیز بهار قلوب بینایان، و مقصد راههای صالحان، و دویایی که پس از آن بیماری نیست، و نوری که با آن تاریکی نباشد، و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم است، و حصار با بنیانی که آفات را بر اوج آن راه نیست، و برای دوستدارانش عزت، و برای واردش صلح و ایمنی، و برای اقتدا کننده به آن راهنما، و برای آن که آن را مذهب خود قرار دهد عذر و دلیل، و برهان کسی که با آن سخن گوید، و شاهد آن که به وسیله آن به جدال با دشمن برخیزد، و پیروزی آن که به آن حجت آورد، و راهبر کسی که به آن عمل نماید، و مرکب آن که آن را به کار اندازد، و نشانه واضح برای کسی که نشانه جوید، و سپر باز دارنده از بلا برای آن که آن را در برکند، و دانش برای کسی که آن را در گوش جای دهد، و خبری صحیح برای آن که روایت کند، و حکمی حق برای کسی که با آن حکم نماید (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹)

الامامة امتداد الرسالة

.... وَ خَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّمِهَا إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا يَغَيِّرُ طَرِيقَ وَأُضِحِّ وَ لَا عِلْمٍ قَائِمٍ
و آن حضرت (به وقت انتقال به آخرت) هر آنچه را انبیاء گذشته در امت خود به ودیعت نهادند در میان شما به ودیعت نهاد، که پیامبران امتها را بدون راه روشن، و نشانه پا برجا، سر گردان و رها نگذاشتند (نهج البلاغه، خطبه ۱)

معرفة الامام معرفة الحق

..... وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَ لَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ

فَالْتَمَسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمَهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ

و بدانید راه حق را شناسید مگر کسانی را که آن را ترک کردند بشناسید، و پیمان قرآن را محکم نگیرید مگر به آنان که عهد کتاب را شکستند شناخت پیدا کنید، و متمسک به آن نشوید مگر به وضع آنان که آن را به جانبی انداختند معرفت پیدا نمایید.

همه این واقعیات را از اهلش (که اهل بیت پیامبرند) بخواهید، زیرا آنان حیات علم و مرگ جهلند، آنان که سخنان حکیمانه‌شان شما را از دانششان، و سکوتشان از گفتارشان، و ظاهرشان از باطنشان خبر می‌دهد، نه در مخالفت با دین‌اند و نه در دین اختلاف می‌کنند، دین در میان اهل بیت گواهی است راستگو، و ساکتی است گویا (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷)

الزمو اهل البيت

.... انظروا اهل بيت نبيكم فالزموا سمتهم و اتبعوا اثرهم فلن يخرجوكم من هدى و لن يعيدوكم في ردى فان لبذوا فالبذوا و ان نهضوا فانهضوا و لا تسبقوهم فتضلوا و لا تتأخروا عنهم فتهلكوا

به اهل بیت پیامبرتان نظر کنید و ملتزم جهت الهی آنان باشید، راه و روش آنها را پیروی نمایید، که آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی‌برند، و به گمراهی باز نمی‌گردانند. اگر از چیزی باز ایستادند شما هم باز ایستید، و اگر به جهتی حرکت کردند شما هم حرکت نمایید، از آنان پیشی مجوید که گمراه می‌گردید، و عقب نمانید که به هلاکت می‌رسید. (نهج البلاغه، خطبه ۹۶)

الامام معدن الحكمة و منار الهداية

هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كَهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ

اهل بيت رسول جایگاه راز حق، و پناهگاه امر یزدان، و ظرف علم رحمان، و مرجع دستور خدا، و مخازن کتابهای پروردگار، و کوههای پشتوانه دین الهی اند. به وسیله آنان کژیهای دین را راست، و لرزش بدنه آیین را آرام نمود (نهج البلاغه، خطبه ۲)

.... هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ وَ وَلَائِحُ الْإِعْتِصَامِ بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ فِي نَصَابِهِ وَ انْزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنْبِتِهِ عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلَ وَ عَابَيَهُ وَ رِعَايَةَ لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَ رِوَايَةَ وَ إِن رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رِعَاتُهُ قَلِيلٌ

ستونهای اسلام، و پناهگاه مردمند. حق به آنان به جای اصلیش بازگشت، و باطل از جایگاهش دور شد، و زبانش از ریشه قطع گردید. دین را همراه با فراگیری و عمل درک کردند، نه فقط از راه شنیدن و روایت کردن زیرا راویان دانش فراوانند، و عمل کنندگان به حق اندک (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹)

... هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ

آنان پایه دین و ستون یقین اند. افراط گرایان به آنان باز گردند، و عقب مانده‌ها به ایشان رسند (تا هدایت شوند)، ویژگیهای حق و ولایت مخصوص آنان، و وصیت و ارث پیامبر خاص ایشان است. (نهج البلاغه، خطبه ۲)

الأئمة صنائع الله

..... وَ إِنِّي لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَنَّهُمْ سَيِّمًا الصِّدِّيقِينَ وَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ عَمَارُ اللَّيْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ مَتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ يُحْيُونَ سُنَنَ اللَّهِ وَ سُنَنَ رَسُولِهِ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ لَا يَغْلُونَ وَ لَا يَغْلُونَ وَ لَا يُفْسِدُونَ قُلُوبَهُمْ فِي الْجَنَانِ وَ أَجْسَادَهُمْ فِي الْعَمَلِ

- من از کسانی هستم که در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان باک ندارند، از کسانی هستم که چهره آنان چهره صدیقان، و سخنشان سخن نیکان است، شب زنده دارانند و نشانه‌های روز روشن، تمسک به ریسمان قرآن دارند، سنت خدا و رسولش را زنده می‌کنند، استکبار و برتری جویی ندارند، و خیانت و فساد در کارشان نیست، دل‌هایشان در بهشت، و بدن‌هایشان در عبادت خداوند است (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴)

.... فَدَعُ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا

کسی را که به طمع صید دنیا از راه حق منحرف شده واگذار، که مسلماً ما دست پرورده پروردگاران هستیم، و مردم پس از آن تربیت شده ما هستند. (نهج البلاغه، نامه ۲۸)

الموت، سنة كونية

.... عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ وَلَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ آخِرُ فَعَالِهِ كَأَوَّلِهِ مُتَشَابِهَةٌ أُمُورُهُ مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ حَدْوُ الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحْيِرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ وَ مَدَّتْ بِهِ شَيْطَانِيَّتَهُ فِي طُغْيَانِهِ وَ زِينَتَ لَهُ سَيِّئِ أَعْمَالِهِ فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ وَ النَّارُ غَايَةُ الْمَفْرُطِينَ.

بندگان خدا، روزگار بر باقی ماندگان چنان گذرد که بر گذشتگان گذشت. آنچه سپری شد باز نگردد، و آنچه هست جاویدان نماند. کار آخرش همچون کار اول آن است. آموزش (در فنا پذیری) از هم پیشی می گیرند، و پرچمهایش پشتیبان یکدیگر است. گویا حاضر در قیامت هستید، شما را می راند چون ساربانانی که شترهای چابکش را می راند. پس هر کس خود را به آنچه که شایسته او نیست سرگرم کند در تاریکی ها سرگردان گردد، و در مهلکه ها گرفتار شود، و شیطانهایش او را به راه سرکشی کشند، و کارهای زشتش را در نظرش جلوه دهند. بهشت نهایت کار پیشی گیرندگان در خیر، و آتش عاقبت کار مقصران در بندگی است. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶)

الموت يأتي بغتة

...عبداللہ ... فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ قَدْ دَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَ أَمَرْتُمْ بِالظَّنِّ وَ حَثَّيْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكَبٍ وَ قُوفٍ لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالدُّنْيَا مَنْ خَلِقَ لِلْآخِرَةِ وَ مَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلِّبُهُ وَ تَبْقَى عَلَيْهِ تَبِعْتَهُ وَ حِسَابُهُ

بنا بر این از این دنیای فانی برای آخرت توشه بگیرید، که بر توشه برداشتن هدایت شده اید، و شما را به کوچ کردن امر کرده اند، و برای رفتنتان از دنیا به شتابان داشته اند. شما سوارانی هستید ایستاده که نمی دانید چه زمان مأمور به رفتن خواهید شد. به هوش باشید، با دنیا چه می کند کسی که برای آخرت آفریده شده و با ثروت چه معامله انجام می دهد کسی که به زودی ثروت را از او می گیرند، و جز وبال و باز پرسی نسبت به ثروت برایش نخواهد ماند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶)

استعدوا الموت، حتی تستعدوا للحياة

فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ قُرْبَهُ وَ أَعِدُّوا لَهُ عِدَّتَهُ فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَ خَطْبٍ جَلِيلٍ بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا أَوْ شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا

بندگان خدا از مرگ و نزدیک بودنش حذر نمایید، و برای آن ساز و برگ آماده کنید، مرگ با امری عظیم، و حادثه ای بزرگ می آید. به خیری که با آن شری نیست، یا شری که با آن خیری نمی باشد. (نهج البلاغه، نامه ۲۷)

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَبَادِرُوا أَجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ وَابْتَعُوا مَا بَقِيَ لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ وَتَرَحَّلُوا فَقَدْ جَدَّ بِكُمْ وَاسْتَعِدُّوا لِمَوْتٍ فَقَدْ أَظْلَكُمْ وَكُونُوا قَوْمًا صِيحٌ بِهِمْ فَانْتَبَهُوا وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدَّلُوا فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى وَ مَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يُنْزَلَ بِهِ وَ إِنَّ غَايَةَ تَنْقِصِهَا اللَّحْظَةُ وَ تَهْدِمُهَا السَّاعَةُ لِجَدِيرَةٍ بِقِصْرِ الْمُدَّةِ وَ إِنَّ غَايِبًا يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لِحَرِيٍّ بِسُرْعَةِ الْأَوْبَةِ وَ إِنَّ قَادِمًا يَقْدَمُ بِالْفَوْزِ أَوْ الشَّقْوَةِ لِمُسْتَحِقٍّ لِأَفْضَلِ الْعُدَّةِ

ای بندگان خدا، خدا را بپرهیزید، و به وسیله اعمال نیکو بر مرگ پیشی جویند، و بخیرید آنچه را برای شما باقی می ماند به چیزی که از دستتان می رود، کوچ کنید که در کوچاندنتان جدی هستند، برای مرگ که بر سر شما سایه انداخته مهیا شوید، مردمی باشید که صیحه هشدار دهنده بر آنان زده شده پس بیدار شده اند، و یافته اند که دنیا جای ابدی نیست به همین خاطر حیات فانی را به زندگی باقی تبدیل کرده اند. زیرا خداوند شما را بیهوده نیافریده، و به حال خود نگذاشته. بین شما و بهشت یا جهنم حایلی جز مرگ نیست که از راه می رسد. مدت حیاتی که لحظه ها از آن می کاهند، و ساعت مرگ آن را منهدم می نماید سزاوار کوتاهی است، و اجل پنهان که آمد و رفت شب و روز آن را می آورد سزاوار سرعت باز گشت است، و آن آینده ای که با خود رستگاری یا بد بختی آورد شایسته آماده کردن بهترین توشه است (نهج البلاغه، خطبه ۶۳)

حساب يوم القيامة ينتظرکم

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ فَارْحَمُوا نَفُوسَكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا.

أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَ الْعَثْرَةِ تُدْمِيهِ وَ الرَّمْضَاءِ تُحْرِفُهُ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابَقَيْنِ مِنْ نَارٍ ضَجِيعِ حَجَرٍ وَ قَرِينِ شَيْطَانٍ؟

أَعَلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِعُظْبِهِ وَ إِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِهِ

بدانید که این پوست نازک را طاقت بر آتش نیست، پس به خود رحم کنید، که شما خود را در دنیا به مصائب و رنجها امتحان کرده اید.

آیا مشاهده کرده اید که یکی از شما به خاطر خاری که به بدنش فرو می رود و از لغزیدنی که دچار خونریزی می گردد، و از ریگ داغی که او را می سوزاند چگونه ناله سر داده و اظهار درد می کند پس چه طاقت و حالی خواهد داشت وقتی بین دو طبقه از آتش قرار گیرد، در حالی که همخوابه سنگ سوزان و همنشین شیطان گردد

آیا می دانید وقتی مالک دوزخ بر آتش خشم گیرد آتشها به روی هم غلتیده و یکدیگر را به سختی می کوبند، و هرگاه به آتش بانگ زند آتش دوزخ بی تابانه از نهیب او در میان درهای جهنم بر جهد (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲)

نصیحة القاسطین و ارشادهم الی الحق

فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ، وَانظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَارْجِعْ إِلَى مَعْرِفَةِ مَا لَا تُعْذَرُ بِجَهَالَتِهِ، فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَعْلَامًا وَاضِحَةً، وَ سُبُلًا نِيرَةً،
خدا را در آنچه نزد توست بپرهیز، و در حق پروردگار بر خود دقت کن، و به شناخت آنچه که از جهل به آن معذور نیستی بازگرد،
که حقاً برای طاعت نشانه های آشکار، و راههای روشن،
و محجّه نهجّه، و غایه مطلوبه یردها الاکیاس، و یخالفها الانکاس. مَنْ نَكَبَ عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ، وَ خَبَطَ فِي التِّيهِ، وَ غَيَّرَ اللَّهُ نِعْمَتَهُ،
وَ أَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ.

و جاده آشکار و هدفی مطلوب است، که زیرکان بر آن وارد می شوند، و مردم پست با آن مخالفت میورزند. کسی که از طاعت روی
بگرداند از حق روی گردانده، و قدم در وادی گمراهی گذاشته، و خداوند نعمتش را بر او دگرگون می کند، و عذابش را بر او جاری
می سازد. (نهج البلاغه نامه شماره ۳۰)

الحکومه مسؤولیة الهیة لانقاذ الناس و دفع المخالفین

.... فَهَضَمْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ، وَ اطمَانَ الدِّينُ وَ تَنَهَّهَ إِنِّي وَ اللَّهُ لَوْ لَقِيْتُهُمْ وَاحِدًا وَ هُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ
كُلِّهَا، مَا بَالَيْتُ وَ لَا اسْتَوْحِشْتُ.

بنابراین در میان آن فتنه ها قیام کردم تا باطل از بین رفت و نابود شد، و دین به استواری و استحکام رسید به خدا قسم اگر به
تنهایی با دشمنان روبرو شوم در حالی که تمام زمین را پر کرده باشند، مرا نه باک است و نه ترس.
وَ إِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمْ الَّذِي هُمْ فِيهِ، وَ الْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ، لَعَلِّي بِصِيرَةٍ مِنْ نَفْسِي، وَ يَقِينٍ مِنْ رَبِّي. وَ إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمَشْتَاقٌ،
من بر گمراهی آنان و هدایت خویش از جانب خود بر بصیرت از سوی پروردگارم بر یقینم. هرآینه من آرزومند لقای خدایم
وَ لِحُسْنِ تَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ، وَ لَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا، وَ عِبَادَهُ خَوْلًا، وَ الصَّالِحِينَ
حَرْبًا، وَ الْفَاسِقِينَ حِزْبًا،

و به پاداش نیک او در انتظار و امید، اما تأسفم از این است که حکومت این امت به دست بی خردان و تبهکاران افتد، و مال خدا را
در بین خود دست به دست کنند، و عباد حق را به بردگی گیرند، و با شایستگان به جنگ خیزند، و فاسقان را همدست خود نمایند،
(نهج البلاغه، نامه ۶۲)

..... اَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا وَ بَعْدَ الْمَوَالَةِ أَحْزَابًا مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَ لَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ

و بدانید که شما پس از دینداری بی‌دین شدید، و بعد از الفت و برادری حزب حزب گشتید، تعلقی به اسلام جز به نام آن ندارید، و از ایمان جز نشان آن را نمی‌دانید.

.....أَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ وَ عَطَلْتُمْ حُدُودَهُ وَ أَمْتُمْ أَحْكَامَهُ، أَلَا وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ النَّكْثِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ وَ أَمَّا الْفَاسِقُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ؛

بدانید که شما رشته اسلام را از گردن جان برداشتید، حدود آن را وا گذاشتید، و احکامش را میرانید. معلوماتان باد که خداوند مرا به جنگ با ستم پیشگان و پیمان شکنان و آنان که در زمین اهل فسادند امر فرموده. بر این اساس با پیمان شکنان جنگیدم، و با متجاوزان به نبرد برخاستم، و بیرون شدگان از مدار دین را خوار و زبون ساختم، (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴)

.... وَ لَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ، وَ قَلْبَتُ ظَهْرَهُ وَ بَطْنَهُ، فَلَمْ أَرْ لِي إِلَّا الْقِتَالَ أَوْ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأُمَّةِ وَالْأَحْدَثَ أَحْدَثًا، وَ أَوْجَدَ لِلنَّاسِ مَقَالًا، فَقَالُوا، ثُمَّ نَقَمُوا فَغَيَّرُوا.

همه جوانب این کار را سنجیده، و ظاهر و باطن آن را زیر و رو کرده ام، برای خود چاره ای جز جنگ یا کفر به آورده محمد صلی الله علیه و آله ندیدم. قبل از من برای مردم حاکمی بود که حوادثی را پدید آورد، و جای اعتراض گفتگو علیه خود را برای مردم باز کرد، مردم هم درباره او سخنانی گفتند، آن گاه بر او خرده ها گرفتند و به تغییر او دست زدند. (نهج البلاغه، خطبه ۴۳)

أمر أصحابه (ع) بقتال القاسطين

أَلَا وَ أَنِي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا، وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا، وَ قُلْتُ لَكُمْ: اغزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغزُوَكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غزَى قَوْمٌ شَمَا بَجَنگند، به خدا قسم هیچ ملتئی در خانه اش مورد حمله قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا دَلُّوا. فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَادَلْتُمْ حَتَّى سَنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَ مَلَكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ. قرار نگرفت مگر اینکه ذلیل شد. اما شما مسئولیت جهاد را به یکدیگر حواله کردید و به یاری یکدیگر برخاستید تا دشمن از هر سو بر شما تاخت، و شهرها را از دست شما گرفت. (نهج البلاغه، خطبه ۲۷)

فَيَا عَجَبًا عَجَبًا! وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقَلْبَ، وَ يَجْلِبُ إِلَيْهِمْ اجْتِمَاعُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَ تَفَرَّقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ. فَقُبْحًا لَكُمْ عَجَبًا عَجَبًا! به خدا سوگند که اجتماع اینان بر باطلشان، و پراکندگی شما از حقتان دل را می میراند، و باعث جلب غم و غصه است. رویتان زشت و قلبتان غرق غم باد

وَ تَرَحًّا حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يَرْمِي، يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تُغَيِّرُونَ، وَ تَغزُونَ وَ لَا تَغزُونَ، وَ يَعْصِي اللَّهُ وَ تَرْضُونَ.

که خود را هدف تیر دشمن قرار دادید، آنان شما را غارت کردند و شما چیزی به دست نیاوردید، جنگیدند ولی شما نجنگیدید، خدا را معصیت می کنند و شما خشنودید.

فَإِذَا أَمَرْتُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هَذِهِ حَمَارَةٌ الْقَيْظِ، أَمِهْلُنَا يُسَبِّحُ عَنَّا

در تابستان شما را دعوت به جهاد آنان می کنم گویند: هوا گرم است، مهلت ده تا گرما
الْحَرِّ. وَإِذَا أَمَرْتُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ: هَذِهِ صَبَارَةٌ الْقُرِّ، أَمِهْلُنَا يَنْسَلِخُ عَنَّا الْبَرْدُ. كُلُّ هَذَا فِرَارٌ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ. فَإِذَا كُنْتُمْ
مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفِرُّونَ فَانْتُمْ وَاللَّهُ مِنَ السَّيْفِ أَفْرٌ .

برود. و در زمستان شما را می خوانم گویند: هوا سرد است، مهلت ده تا سرما بنشیند. همه این بهانه ها برای فرار از گرما و
سرماست. شما که از گرما و سرما می گریزید پس به خدا سوگند از شمشیر گریزان تر خواهید بود. (نهج البلاغه، خطبه ۲۷)

دعوة الناكسين الى السلام والطاعة

... أَمَا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُمَا - وَإِنْ كَتَمْتُمَا - أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي، وَ لَمْ أَبَايَعُهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي، وَ أَنْكُمَا مِمَّنْ أَرَادَنِي وَ بَايَعَنِي. وَإِنَّ
الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايَعْنِي لِسُلْطَانِ غَالِبٍ، وَ لَا لِعَرَضِ حَاضِرٍ،

اما بعد، شما آگاهید - گرچه پنهان می دارید - که من دنبال مردم نرفتم تا مردم دنبال من آمدند، و با آنان بیعت نکردم تا با من
بیعت نمودند، شما دو نفر از کسانی بودید که دنبال من آمدید و بیعت کردید. عموم مردم با من به خاطر سلطنت و قدرت یا متاع
موجود دنیا بیعت نمودند،

فَإِنْ كُنْتُمْ بَايَعْتُمَانِي طَائِعِينَ فَارْجِعَا وَ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ، وَ إِنْ كُنْتُمْ بَايَعْتُمَانِي كَارِهَيْنِ فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيكُمَا السَّبِيلَ بِأَظْهَارِكُمَا
الطَّاعَةَ، وَ إِسْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ.

پس اگر شما از روی رغبت بیعت کردید تا زود است برگردید و به محضر خداوند توبه کنید، و اگر از روی ناخشنودی بوده، به اظهار
طاعت و پنهان داشتن گناه پیمان شکنی راه بازخواست از خودتان را به روی من گشودید .

فَارْجِعَا إِلَيْهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا، فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمُ أَمْرِكُمَا الْعَارُ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَجْتَمِعَ الْعَارُ وَ النَّارُ. وَالسَّلَامُ .

ای دومرد سالخورده، از رأی خودبازگردید، چه اینکه در این حال بزرگترین مسأله برای شما ننگ است، و این بهتر از این است که
نگ و آتش دوزخ دامنتان را بگیرد. والسلام. (نهج البلاغه، نامه ۵۴)

التهديد بالحرب

فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ، وَ كَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ، وَ نَاصِرًا لِلْحَقِّ. وَ مِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرَزَ لِلطَّعَانِ،

اگر سر برتابند تیغ تیز حواله آنان می کنم، که درمان ایشان از باطل است، و یاری دهنده حق. شگفتا! از من می خواهند به میدان
جنگ آیم،

وَ أَنْ أَصِيرَ لِلْجِلَادِ! هَبْلَتُهُمْ الْهَبُولُ، لَقَدْ كُنْتُ وَ مَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَ لَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ. وَ إِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَ غَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ

دینی .

و در نبرد با آنان صبر و رزم! مادر به عزایشان بنشیند، تاکنون کسی مرا از نبرد نترسانده، و از شمشیر به وحشت نینداخته. من به پروردگارم یقین دارم، و شبهه ای در دینم ندارم. (نهج البلاغه، خطبه ۲۲)

أَلَا وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكَثِ وَالْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ. فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ،

معلوماتان باد که خداوند مرا به جنگ با ستم پیشگان و پیمان شکنان و آنان که در زمین اهل فسادند امر فرموده. بر این اساس با پیمان شکنان جنگیدم، و با متجاوزان به نبرد برخاستم، و بیرون شدگان از مدار دین را خوار و زبون ساختم، (نهج البلاغه، خطبه ۴۲۳)

عند خروجه لقتال اهل البصرة

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَ لَا يَدْعَى نُبُوَّةً. فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ خِدَاوَنَ سُبْحَانَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَا بِه نُبُوتَ بَرَانْغِيخْتِ دَر حَالِي كِه اَحْدِي اَز عَرَبِ كِتَابْخَوَانِ نُبُود، وَ ادَّعَايِ نُبُوتِ نِدَاشْت. اَن حَضْرَتِ ايشان را رهبری کرد تا در محل اصلی آدمیت محلَّتُهُمْ، وَ بَلَّغَهُمْ مَنجَاتُهُمْ، فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ، وَ اطْمَأَنَّتْ صَفَاتُهُمْ . مستقر ساخت، و به زندگی نجات بخش رساند، تا کجی های آنان استقامت یافت، و احوال متزلزل آنان آرام گردید . (نهج البلاغه، خطبه ۳۳)

خصائص الامام على (ع) العسكريه

.... ما وَاللَّهِ اِنْ كُنْتُ لَفِي سَافَتِهَا حَتَّى وَلَّتْ بِحَدَا فِيرِهَا . مَا ضَعُفْتُ وَ لَا جَبْنْتُ، وَ اِنْ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا، فَلَا بَقَرَنَّ الْبَاطِلَ بِه خِدا قِسمِ مَن دَر مِيانِ جَمْعِيَّتِ اَيْنِ لَشْكَرِ بُوْدَمِ كِه بِه سِپَاَهِ كُفْرِ هِجُومِ بَرْدِيمِ تا فَرارِ كَرْدَنَد. اَز جَنْگِ عَاجِزِ نَشْدَمِ وَ نَتْرَسِيدَمِ، اَيْنِ بَارِ هِمِ وَضَعِ مَن مَمانْدِ اَن زَمَانِ اسْت، بِي شَكِ بَاطِلِ را مِي شَكافِمِ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ. مَا لِي وَ لِقَرِيْشٍ؟! وَاللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ، وَ لَأَقَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ، وَ اِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَمَا اَنَا صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ. تا حق از پهلوی آن بیرون آید. مرا با قریش چه کار؟! به خدا در روزگار کفرشان با آنان جنگیدم، امروز هم محض انحرافشان با آنان بیکار می کنم، دیروز رویارویشان قرار داشتیم، امروز هم در مقابلشان ایستاده ام. (نهج البلاغه، خطبه ۳۳)

في ذكر السائرين الى البصرة لحربه (ع)

.... فَقَدِمُوا عَلَيَّ عُمَالِي وَ خُزَّانِ بَيْتِ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي فِي يَدَيَّ وَ عَلَيَّ أَهْلِ مِصْرٍ كُلُّهُمْ فِي طَاعَتِي وَ عَلَيَّ بَيْعَتِي

بر عاملان من و خزانه داران بیت المال مسلمانان که در دست من بود و بر اهل شهری که تمامشان در طاعت و بیعت من بودند هجوم بردند،

فَشَتَّتُوا كَلِمَتَهُمْ وَ أَفْسَدُوا عَلَيَّ جَمَاعَتَهُمْ وَ وَثَبُوا عَلَيَّ شِيعَتِي فَقَتَلُوا طَائِفَةً مِنْهُمْ غَدْرًا وَ طَائِفَةً عَضُوا عَلَيَّ أَسْيَافِهِمْ فَضَارَبُوا بِهَا حَتَّى لَقُوا اللَّهَ صَادِقِينَ

آنها را از هم پراکنده کردند، و اتفاق ایشان را علیه من به فساد کشیدند، بر شیعیانم تاختند، گروهی از آنان را با مکر و حيله کشتند، و گروهی با شمشیر برای جنگ با آنان به پاخواستند، و به زد و خورد پرداختند تا صادقانه خدا را ملاقات نمودند (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸)

...فَقَدِمُوا عَلَيَّ عَامِلِي بِهَا وَ خُزَانَ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْرًا وَ طَائِفَةً غَدْرًا فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنْ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا

آنان به فرماندار من و خزانه داران بیت المال مسلمین و مردم بصره هجوم بردند، گروهی را به شکنجه، و عده‌ای را به مکر و حيله کشتند. به خدا قسم اگر جز به يك نفر از مسلمانان دست نمی‌یافتند

مُعْتَمِدِينَ لِقَتْلِهِ بِأَلَا جُرْمٍ جَرَّهُ لِحَلِّ لِي قَتْلُ ذَلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكِرُوا وَ لَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَ لَا يَبِيدَعُ مَا أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ

و عمدا و بدون گناه او را می‌کشتند، کشتن همه آنان بر من حلال بود، زیرا همه در آن قتل حاضر بودند ولی مانع نشدند و از او به زبان و دست دفاع نکردند، چه رسد به اینکه اینان برابر با عددی که داخل بصره شدند از مسلمانان به قتل رساندند (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱)

الخوارج

لَمَّا قُتِلَ الْخَوَارِجُ، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلَكَ الْقَوْمُ بِاجْمَعِهِمْ كَلًّا وَاللَّهِ؛ إِنَّهُمْ نَطَفُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ، كَلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِينَ .

در وقتی که خوارج به قتل رسیدند و به آن حضرت گفته شد همه آنان هلاک شدند به خدا قسم چنین نیست؛ اینان نطفه‌هایی هستند در صلب مردان، و رجم زنان، هرگاه از آنان شاخی سر زند بریده شود تا اینکه آخرین آنان دزدانی لخت کننده مردم شوند. (نهج البلاغه، خطبه ۶۰)

((صفات المدير))

اولاً: ((فى مجال الشكل الظاهرى))

«جَمَالُ الرَّجُلِ فِي الْوَقَارِ؛ جَمَالٌ وَ زِيَّائِي مُرَدِّدٌ وَقَارٌ وَ سَنَكِينِي أَوْ اسْتِ». (غرر الحكم أمدى ج ٣، ص ٣٦٢)

الجَمَالُ الظَّاهِرُ حُسْنُ الصُّورَةِ، الجَمَالُ البَاطِنُ حُسْنُ السَّرِيرَةِ. خوش سیمائی زیبائی ظاهر است. خوش باطنی زیبائی باطن است. (غرر الحكم أمدى ج ٣، ص ٣١٣)

ثانياً: ((الليونة وسعة الصدر))

- مَنْ لَانَ عُوْدَهُ كَثَفَتْ أَغْصَانُهُ.

آن را که خلق و خو نرم است دوست و آشنا فراوان است. (نهج البلاغه قصار ٢١٤)

- أَلَّةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ.

ابزار ریاست دارا بودن قدرت تحمل مشکلات است. (نهج البلاغه قصار ١٧٦)

ثالثاً: ((ضبط النفس و الحيلولة دون الغضب)).

- الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ، فَإِنَّ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ.

تندخویی نوعی از دیوانگی است، چون تندخو پشیمان می شود، و اگر نشود دلیل بر پا برجایی دیوانگی اوست. (نهج البلاغه قصار ٢٥٥)

- الْجَلْمُ وَ الْأَنَانَةُ تَوَاقُنُ يَنْتَجِبُهُمَا عُلُوُّ الْهَيْمَةِ

بردباری و درنگ دو فرزند دو قلویند که همت بلند آنها را می زاید (نهج البلاغه، قصار ٤٥٢)

رابعاً: ((مداراة الافراد)).

- التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ رَأْسُ الْعَقْلِ. دوستی کردن با مردم ریشه خردمندی است. (غرر الحكم أمدى ج ١، ص ٣٥٤)

- رَأْسُ الْحِكْمَةِ مُدَارَةُ النَّاسِ . اساس حكمت و فرزاني مدارا كردن با مردم است. (غرر الحكم آمدی ج ۴، ص ۵۲).

خامساً: ((العفو عن المسيئين)).

- أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ.

سزاوارترین مردم به گذشت، تواناترین آنان به مجازات است. (نهج البلاغه قصار ۵۲).

سادساً: ((التأنى فى اصدار القرارات)).

- مِنْ الْخُرْقِ الْمَعَاجِلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ

شتاب ورزیدن پیش از امکان، و کندی نمودن بعد از فرصت از حماقت است (نهج البلاغه قصار ۳۵۵)

سابعاً: ((بذل الوسع)).

- مِنْ بَدَلِ جُهْدِ طَاقَتِهِ بَلَّغَ كُنْهَ إِرَادَتِهِ . كسى كه آنچه را در توان دارد براي رسيدن به آرمان خود به كار بندد به نهايت آرمان خود

خواهد رسيد. (غرر الحكم آمدی، ج ۵، ص ۳۶۸).

ثامناً: ((انجاز العمل فى وقته)).

أَحْزَمُ النَّاسِ رَأْيًا مَنْ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَلَمْ يُؤَخَّرْ عَمَلَ يَوْمِهِ لِغَدِهِ. دوراندیش‌ترین مردم مردیست كه بوعده‌اش وفا كند و كار امروزش را

بفردا نيفكند (در امر امروز دنيا كار فردای آخرتش را اداره كند) (غرر الحكم آمدی، ج ۲، ص ۴۷۲).

تاسعاً: ((التقدم الدائم))

- لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْتَرُونَ الْكَثِيرَ. به طاعت اندك خشنود نمى شوند، و طاعت زياد را زياد ندانند. (نهج البلاغه،

خطبه ۱۸۴).

- الْكَيْسُ (المدير المدبر للامور) مَنْ كَانَ يَوْمُهُ خَيْرًا مِنْ أَمْسِهِ . خردمند كسى است كه امروزش به از ديروزش باشد (غرر الحكم

آمدی، ج ۲، ص ۵۰).

عاشراً: ((كسب رضا العالمين)).

- وَ أَسْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ،

مهربانی و محبت و لطف به رعیت را شعار قلب خود قرار ده،

وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ،

بر رعیت همچون حیوان درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت دانی ، (نهج البلاغه نامه ۵۳)

الحقوق المتبادلة

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوِلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ. وَ الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ،

اما بعد، خداوند به خاطر حکمرانی من بر شما برای من بر عهده شما حقی قرار داده، و شما را نیز بر من حقی است مانند حقی که مرا بر شماست. حق در عرصه وصف وسیع ترین اشياء،

وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ. لَا يَجْرِي لِاحِدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ....

و در مرحله انصاف تنگترین چیزهاست. کسی را بر دیگری حقی نیست جز اینکه آن دیگری را نیز بر او حقی است. و حقی از دیگری بر عهده کسی نیست جز اینکه برای او نیز بر گردن وی حقی است. (خطبه ۲۰۷ نهج البلاغه)

.... أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ. فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ، وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلَاتِجْهَلُولَا،

ای مردم، مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی. اما حق شما بر من این است که خیرخواه شما باشم، و غنیمت شما را به نحو کامل به شما بپردازم، و شما را تعلیم دهم تا جاهل نمانید،

وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمَاتَعْلَمُوا. وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ. وَ الْأَجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ.

و مؤدب به آداب نمایم تا بیاموزید. و اما حقی که من بر شما دارم وفا به بیعتی است که با من نموده اید، و خیرخواهی نسبت به من در حضور و غیاب، و اجابت دعوتم به وقتی که شما را بخوانم، و اطاعت از من چون دستوری صادر کنم. (نهج البلاغه خطبه ۳۴)

.... إِنَّ هَذَا أَلْمَالَ لَيْسَ لِي وَ لَا لَكَ، وَ إِنَّمَا هُوَ فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَ جَلْبُ أَسْيَافِهِمْ. فَإِنْ شَرَكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ، وَ إِلَّا فَجَنَازَةٌ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ أَفْوَاهِهِمْ.

قطعاً این مال نه از من است نه از تو، بلکه غنیمت ملت اسلام و اندوخته ایشان و نتیجه شمشیر آنان در جبهه هاست. اگر با آنان در جهادشان شریک بودی تو را هم نصیبی همچون آنان است، وگرنه محصول زحمت آنان برای دهان دیگران نیست. (نهج البلاغه خطبه ۲۲۳)

حقوق الفقراء

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَنَعَ غَنِيٌّ، وَاللَّهُ تَعَالَى جَدُّهُ سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ.

خداوند روزی تهیدستان را در ثروت اغنیا واجب نموده، تهیدستی گرسنه نماند جز با منع ثروتمند، و خداوند والامقام گرسنگی فقیران را از ثروتمندان بازخواست خواهد کرد. (نهج البلاغه، قصار ۳۲۸)

حقوق الأيتام

اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ، فَلَاتُغْبُوا أَفْوَاهَهُمْ، وَ لَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ.

خدا را خدا را درباره یتیمان، آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه مگذارید، مباد که در کنار شما تباه شوند. (نهج البلاغه، نامه ۴۷).

حقوق الأصدقاء

لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ، وَ غَيْبَتِهِ، وَ وَفَاتِهِ.

دوست دوست نیست مگر اینکه برادر دینی خود را در سه موضع بپاید: در رنج و بلا، و پشت سر، و هنگامی که از دنیا برود. (نهج البلاغه، قصار ۱۳۴)

أداء حقوق الناس و التوبة

..... إِنَّ الْأَسْتِغْفَارَ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، وَ هُوَ اسْمُ وَاقِعٍ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ: وَالثَّالِثُ أَنْ تُودَى إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حَقُّوهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ....

استغفار مقام مردم بلندمرتبه است، و آن نامی است که آن را شش معناست: ... سوم پرداخت حقوق مردم تا خدا را ملاقات کنی و حقی از مردم بر عهده ات نباشد. (نهج البلاغه، قصار ۴۱۷).

الاقتصاد عند الامام امیرالمومنین (ع)

.... وَ أَعْلَمُ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ وَ مِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ وَ مِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ وَ مِنْهَا عُمَالُ الْإِنصَافِ وَ الرَّفْقِ وَ مِنْهَا أَهْلُ الْجَزْبَةِ وَ الْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الدِّمَّةِ وَ مُسْلِمَةِ النَّاسِ وَ مِنْهَا التُّجَّارُ وَ أَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَ مِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكِينَةِ وَ كُلُّ قَدْ سَمَى اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ وَ وَضَعَ عَلَى حَدِّهِ وَ فَرِيضَتِهِ فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا

آگاه باش که مردم مملکت گروه‌های مختلفند که هر گروه جز به گروه دیگر اصلاح نمی‌شود، و با داشتن گروهی از گروه دیگر بی‌نیازی نیست. اینان عبارتند از ارتش حق، و نویسندگان عمومی و خصوصی، و قاضیان عدل، و مأموران انصاف و مدارا، و اهل جزیه و مالیات از غیر مسلمان و مسلمان، و تاجران و صنعتگران، و طبقه پایین از نیازمندان و افتادگان. خداوند سهم هر یک از این طبقات را مقرر فرموده، و در کتابش یا سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله عهدی محفوظ را بر حد و اندازه واجب آن نزد ما قرار داده است

ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقَوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ وَ يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ وَ يَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهَدْيِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَ الْعُمَالِ وَ الْكُتَّابِ لِمَا يُحْكُمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ

سپس نظام ارتش جز با مالیاتی که خداوند برای آنان قرار داده استوار نگردد، مالیاتی که به وسیله آن در جنگ با دشمن توانا می‌شوند، و برای اصلاح زندگی خود به آن تکیه می‌نمایند، و مایه رفع نیازمندیهای آنان است. سپس کار ارتش و مالیات دهندگان استوار نگردد جز با گروه سوم که عبارتند از قضات و کارگزاران حکومت و منشیان حسابگر که قراردادهای را محکم می‌کنند

.... وَ لَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَأْفِقِهِمْ

و کار اینان نیز به سامان نشود جز با تاجران و صنعتگران که آنچه برای مردم سودمند است فراهم می‌آورند

.... ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَ الْمَسْكِينَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَ مَعُونَتُهُمْ

سپس جمع نیازمند و از کار افتاده است که احسان و یاری ایشان لازم است.

.... اسْتَوْصُ بِالتُّجَّارِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ وَ أَوْصِ بِهِمْ خَيْرًا

در باره تاجران و صنعتگران پذیرای سفارش باش، و نسبت به آنان سفارش به نیکی کن (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

عمارة الأرض قبل طلب الخراج

.... النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلُهُ وَ لِيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَ مَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بَغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ

تمام مردم جیره خوار مالیات و پرداخت کنندگان آن هستند. باید اندیشه‌ها در آبادی زمین از تدبیرت در جمع‌آوری مالیات بیشتر باشد، زیرا مالیات جز با آباد کردن زمین به دست نمی‌آید، و هر کس بخواهد منهای آباد نمودن مالیات بگیرد شهرها را خراب کرده، و بندگان خدا را به هلاکت انداخته (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

العدالة الاقتصادية

لما عوتب على التسوية في العطاء

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا وَ لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ

از سخنان آن حضرت است وقتی با تندی به او گفتند که چرا در تقسیم بیت المال میان همه مساوات می‌کند آیا به من امر می‌کنید تا با ستم کردن در حق کسانی که بر آنان حکومت دارم پیروزی بجویم به خدا سوگند تا شب و روز می‌آید و می‌رود، و ستاره به دنبال ستاره حرکت می‌کند دست به چنین کاری نمی‌زنم. اگر مال از خود من بود همه را در پرداخت کردن برابر می‌داشتم تا چه رسد به اینکه مال، مال خداست

ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَلَا وَ إِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَ إِسْرَافٌ وَ هُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَ يَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَ يُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَ يَهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَمْ يَضَعْ امْرَأٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ وَ كَانَ لِغَيْرِهِ وَ دُهُمُ فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْمًا فَاحْتَاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَدِينٍ وَ أَلَمُّ خَلِيلٍ

بدانید که پرداخت مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است، و این کار شخص را در دنیا سر بلندی می‌دهد ولی در آخرت موجب سر شکستگی است، او را در دیده مردم با ارزش اما نزد خداوند خوار می‌کند. کسی مالش را در برنامه غیر حق و نزد غیر مستحق صرف نکرد مگر اینکه خداوند او را از سپاسگزاری همان مردم محروم کرد، و محبتشان متوجه غیر او گشت، و اگر روزی قدمش بلغزد و به یاری آنان نیازمند شود همان مردم بدترین دوست و پست‌ترین رفیق خواهند بود. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶)

التشديد في خيانة الاقتصادية

إلى المنذر ابن الجارود العبدی و قد كان استعمله على بعض النواحي فخان الأمانة في بعض ما ولاه من أعماله

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَيْبِكَ غَرْنِي مِنْكَ وَ طَنَنْتُ أَنْكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَ تَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِي إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَاداً وَ لَا تُبْقِي لِأَخْرَجِكَ عَتَاداً تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخِرَابِ أَخْرَجِكَ وَ تَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ وَ لَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَ شِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ وَ مَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يَسُدَّ بِهِ ثَغْرًا أَوْ يَنْفِذَ بِهِ أَمْرًا أَوْ يُعَلِّيَ لَهُ قَدْرًا أَوْ يَشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى خِيَانَةٍ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

به منذر بن جارود عبدی که او را در بعضی نواحی به کار گمارد و او در امانت کار گزاریش خیانت کرد

اما بعد، درستی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین نمود، و فکر کردم پیرو او هستی، و به روش او می‌روی، ناگاه به من گزارش رسید که در تبعیت از هوای نفس دست بردار نیستی، و ذخیره‌ای برای آخرت باقی نمی‌گذاری، با ویران کردن آخرت دنیایت را آباد می‌کنی، و به قیمت جدا شدن از دینت به خویشانت می‌پیوندی. اگر آنچه از تو به من گزارش شده درست باشد شتر خانواده‌ات و بند کفشت از تو بهتر است کسی که مانند تو باشد نه اهلیت دارد که مرزی به وسیله او بسته شود، و نه برنامه‌ای به توسط او اجرا گردد، و یا مقامش را بالا برند، یا در امانتی شریکش نمایند، یا از خیانت او در امان باشند. زمانی که این نامه به دستت رسد به طرف من حرکت کن ان شاء الله. (نهج البلاغه، نامه ۷۱)

اسباب الفقر و علاجه

الف: اسباب الفقر

۱. إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَنَعَ غَنِيٌّ وَاللَّهُ تَعَالَى جَدُّ سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ

خداوند روزی تهیدستان را در ثروت اغنیا واجب نموده، تهیدستی گرسنه نماند جز با منع ثروتمند، و خداوند والا مقام گرسنگی فقیران را از ثروتمندان باز خواست خواهد کرد

(نهج البلاغه، قصار الحكم ۳۲۰)

۲. ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي حَاصَةً وَبَطَانَةً فِيهِمْ اسْتِثْنَارٌ وَتَطَاوُلٌ وَقِلَّةٌ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةِ مَادَّةٍ أَوْلَيْكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ وَلَا تَقْطَعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَتِكَ قَطِيعَةً وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عَقْدَةٍ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ شَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَثْوَنَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنًا ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

سپس والیان را نزدیکانی است که آنان را خوی خود خواهی و دست درازی به مال مردم، و کمی انصاف در داد و ستد است، به جدا کردن اسباب و وسایل این حالات ماده و ریشه آنان را قطع کن. به هیچ یک از اطرافیان و اقوام خود زمینی از اقطاع مسلمین واگذار مکن. نباید در تو طمع ورزد کسی به گرفتن مزرعه‌ای که در آبشخور آن به همسایه زبان رساند، یا کاری که باید با شرکت به سامان رسد مشقت کار مشترک را به همسایگان تحمیل کند، در آن صورت سودش برای آن طمع کاران و عیب و زشتی آن در دنیا و آخرت بر عهده تو خواهد بود. (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

۳. وَ إِنَّمَا يُؤْتِي خَرَابَ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا وَ إِنَّمَا يُعَوِّزُ أَهْلَهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ وَ سَوْءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَ قِلَّةِ اتِّتْفَاعِهِمْ بِالْعَبْرِ

و علت خرابی زمین بی چیزی و تنگدستی اهل آن زمین است، و فقر و نداری آنان ناشی از زراندوزی والیان، و بدگمانی آنان به بقاء حکومت، و کم بهره گیری آنان از عبرتها و پندهاست. (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

۴. لِكُلِّ نِعْمَةٍ مِفْتَاحٌ وَ مِغْلَاقٌ - فَمِفْتَاحُهَا الصَّبْرُ وَ مِغْلَاقُهَا الْكَسَلُ

هر نعمتی دارای کلیدی و قفلی است، کلید آن « صبر و قفل آن کسالت است. (شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۲)

- إِيَّاكُمْ وَ الْكَسَلَ ؛ فَإِنَّهُ مَنْ كَسَلَ لَمْ يُودَّ حَقًّا

از تنبلی بپرهیزید، زیرا که آدم تنبل حق خدا را ادا نمی‌کند. (تحف العقول حرانی، ص ۱۱۰)

- إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا أزدوجت ازدواج الكسل والعجز، فنتج منهما الفقر.

چیزها چون با هم جفت شدند، تنبلی و ناتوانی نیز جفت شدند و از آنها فقر پدید آمد (تحف العقول حرانی: ۱۵۴).

۵. عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَ يَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يَحَاسِبُ فِي الْأَخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ

از بخیل در عجبم که به فقری می‌شتابد که از آن می‌گریخته، و ثروتی را از دست می‌دهد که آن را می‌جسته، در دنیا همچون تهیدستان زندگی می‌کند، و در آخرت همچون ثروتمندان به حسابش می‌رسند. * (نهج البلاغه، قصار ۱۲۱)

۶. وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا وَ لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَلَا وَ إِنِّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَ إِسْرَافٌ

به خدا سوگند تا شب و روز می‌آید و می‌رود، و ستاره به دنبال ستاره حرکت می‌کند دست به چنین کاری نمی‌زنم. اگر مال از خود من بود همه را در پرداخت کردن برابر می‌داشتم تا چه رسد به اینکه مال، مال خداست بدانید که پرداخت مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است،

وَ هُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَ يَضَعُهُ فِي الْأَخِرَةِ وَ يَكْرُمُهُ فِي النَّاسِ وَ يَهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَمْ يَضَعْ أَمْرًا مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ وَ كَانَ لِغَيْرِهِ وَ دُهُمُ

و این کار شخص را در دنیا سر بلندی می‌دهد ولی در آخرت موجب سر شکستگی است، او را در دیده مردم با ارزش اما نزد خداوند خوار می‌کند. کسی مالش را در برنامه غیر حق و نزد غیر مستحق صرف نکرد مگر اینکه خداوند او را از سپاسگزاری همان مردم محروم کرد،

(نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶)

- فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا وَ اذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا وَ أَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ

اسراف را بگذار و میانه رو باش، و امروز در اندیشه فرا به سر بر، از مال به اندازه لازم برای خود نگاه‌دار، و زیادی را برای روز نیازمندی خود پیش فرست.

(نهج البلاغه، نامه ۲۱)

۷. وَ اعْلَمْ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا وَ شُحًّا قَبِيحًا وَ احْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ وَ تَحَكُّمًا فِي الْبِيَاعَاتِ وَ ذَلِكَ بَابٌ مَضْرُوبٌ لِلْعَامَّةِ وَ عَيْبٌ عَلَى الْوُلَاةِ فَامْنَعْ مِنَ الْاِحْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَنَعَ مِنْهُ

ولی روشن باش که با همه آنچه تذکر دادم در میان ایشان گروهی تنگ نظر و بخیل به شکلی قبیح و زشت، و مردمی محتکر، و نرخ گذارانی به دلخواه در امر خرید و فروش وجود دارد، که در این وضع زیان جامعه و عیب و ننگ زمامداران است. پس از احتکار جلوگیری کن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را منع فرمود. (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

۸. يَا عَدِيَّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ مَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ أَمْ تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ

ای دشمنک جان خویش، شیطان پلید تو را به بیراهه کشیده، آیا به زن و فرزند خود رحم نکردی گمان می‌کنی خداوند چیزهای پاکیزه را بر تو حلال کرده آن گاه از اینکه از آنها بهره‌مند شوی ناراضی است تو نزد خداوند بی‌مقدارتر از آنی که با تو این گونه رفتار نماید. (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰)

ب. طریق علاج الفقر

۱. الضمان الاجتماعي

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا

خدا را خدا را در طبقه پایین اجتماع، از آنان که راه چاره ندارند، و از کار افتادگان و نیازمندان و دچارشدگان به زیان و سختی و صاحبان امراضی که از پا در آمده‌اند، در میان اینان کسانی هستند که روی سؤال و اظهار حاجت دارند و کسانی که عفت نفسشان مانع از سؤال است.

وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَقِسْمًا مِنْ غَلَّتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى

بنا بر این آنچه را که خداوند در مورد آنان از حفظ حقوق از تو خواسته به حفظ آن پرداز، نصیبی از بیت المال که در اختیار توست، و سهمی از غلات خالصه جات اسلامی را در هر منطقه برای آنان قرار ده، که برای دورترین آنها همان سهمی است که برای نزدیکترین آنان است،

وَ كُلُّ قَدْ اسْتُرْعِيَتْ حَقُّهُ وَ لَا يَسْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِ التَّافِهِ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهْمَمِّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصْعِرْ خَدَّكَ لَهُمْ

در هر صورت رعایت حق هر يك از آنان از تو خواسته شده، پس نشاط و فرو رفتن در نعمت تو را از توجه به آنان باز ندارد، چه اینکه از بی‌توجهی به امور کوچک آنان به بهانه پرداختن به کارهای زیاد و مهم معذور نیستی، از اندیشه‌ات در امور ایشان دریغ مکن، و رخ از آنان برمتاب، نسبت به امور نیازمندان و محتاجانی که به تو دسترسی ندارند،

و تَقْفُدُ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَ تَحْقِرُهُ الرَّجَالُ

از آنان که دیده‌ها خوارشان می‌شمارد، و مردم تحقیرشان می‌کنند کنجکاو می‌کن. (نهج البلاغه ، نامه ۵۳)

۲. التدبیر

لَا مَالَ أَعُودُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ

ثروتی سودمندتر از عقل، و تنهایی‌ای ترسناک‌تر از خود پسندی، و عقلی چون تدبیر، (نهج البلاغه، قصار ۱۰۹)

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يَنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يَرُمُّ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يَخْلِي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ

مؤمن را سه ساعت است: ساعتی که در آن با خداوند راز و نیاز می‌کند، و ساعتی که در آن به ترمیم معاش اقدام می‌نماید، و ساعتی که در آن از لذت‌های حلال و نیکو بهره می‌گیرد.

وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثِ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطُوةٍ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ

عاقل را نرسد که جز برای سه چیز سفر کند: اصلاح معاش، یا گام نهادن در امر معاد، یا کام بردن از غیر حرام (نهج البلاغه، قصار ۳۸۲)

۳. التكافل الاجتماعي

- إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَنَعَ غَنِيٌّ وَ اللَّهُ تَعَالَى جَدُّ سَائِلِهِمْ عَنْ ذَلِكَ

خداوند روزی تهیدستان را در ثروت اغنیا واجب نموده، تهیدستی گرسنه نماند جز با منع ثروتمند، و خداوند والا مقام گرسنگی فقیران را از ثروتمندان باز خواست خواهد کرد (نهج البلاغه، قصار ۳۲۰)

- أَنْعَمُ النَّاسُ عَيْشًا مَنْ عَاشَ فِي عَيْشِهِ غَيْرُهُ

پر نعمت‌ترین مردم از جهت زندگی، کسی است که در زندگی او موجب زندگی (بهره) دیگری باشد. (شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۰۰)

۴. اقامة التعاونيات

- لَا تَدْعُ اللَّهُ أَنْ يُغْنِكَ عَنِ النَّاسِ، فَإِنَّ حَاجَاتِ النَّاسِ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ مُتَّصِلَةٌ كَاتِّصَالِ الْأَعْضَاءِ، فَمَتَى يَسْتَغْنِي الْمَرْءُ عَنِ يَدِهِ أَوْ رِجْلِهِ! وَ لَكِنَّ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُغْنِيكَ عَنِ شِرَارِهِمْ.

از خدا نخواه که تو را از مردم بی نیاز کند، چرا که نیازهای مردم به یکدیگر مانند اتصال اعضای [بدن] بهم متصل است، [به همین جهت] چه زمانی فرد می تواند از دست و پای خود بی نیاز باشد! بلکه از خدا بخواه تو را از مردم بد بی نیاز کند. (شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۲)

۵. العمل

قَدْ تَكْفُلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أَمْرْتُمْ بِالْعَمَلِ فَلَا يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلِبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَعْتَةَ الْأَجَلِ

روزی شما را متکفل شده اند، و به عمل امر شده اند، و به عمل امر شده اید، پس مبدا کوشش شما برای طلب روزی که تضمین شده بیش از به جا آوردن عملی که بر شما واجب گشته باشد، پس به سوی عمل بشتابید، و از مرگ ناگهانی بترسید، (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳).

۶. انتهاز الفرص

– وَ الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ

فرصت به مانند ابر گذرا می گذرد، پس فرصت های نیک را غنیمت دانید (نهج البلاغه، قصار ۲۰)

– بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً

به جانب فرصت بشتاب پیش از آنکه غصه و حسرت گردد. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

استعانة بالله لحل المشكلات الاقتصادية

اللَّهُمَّ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَ لَا تَبْدُلْ جَاهِي بِالْإِفْتَارِ فَاسْتَرْزِقْ طَالِبِي رِزْقِكَ وَ اسْتَعْطِفْ شِرَارَ خَلْقِكَ وَ ابْتَلِي بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي وَ أُمَّتِنَ بِذِمِّ مَنْ مَنَعَنِي وَ أَنْتَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ كُلِّهِ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَ الْمَنْعِ (إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

بار خدایا، آبرویم را به بی نیازی حفظ فرما، و حرمتهم را به تنگدستی نشکن، تا از آنان که روزی تو را خواهند روزی خواهیم، و از شرار مردم خواستار عطوفت باشم، و به تنای کسی که به من ببخشاید دچار آیم، و به بدگویی آن که از بخشیدن به من دریغ ورزد مبتلا گردم، و تو ما و رای این همه، اختیاردار بخشش و منعی، چه اینکه بر هر چیز توانایی. (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶)

اصول عدالت اقتصادی بیت المال

بیت المال

إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ وَإِنَّمَا هُوَ فِي الْمُسْلِمِينَ وَجَلْبُ أَسْيَافِهِمْ فَإِنْ شَرِكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ وَإِلَّا فَجَنَاحُ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لغيرِ أَفْوَاهِهِمْ

قطعا این مال نه از من است نه از تو، بلکه غنیمت ملت اسلام و اندوخته ایشان و نتیجه شمشیر آنان در جبهه‌هاست. اگر با آنان در جهادشان شریک بودی تو را هم نصیبی همچون آنان است، و گر نه محصول زحمت آنان برای دهان دیگران نیست. (نهج البلاغه ، خطبه ۲۲۳)

التشديد في صرف بيت المال

إلى مصقلة ابن هبيرة الشيباني و هو عامله على أردشير خرة

بَلَّغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ إِنَّ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ إِلَهَكَ وَ أَغْضَبْتَ إِمَامَكَ أَنْكَ تَقْسِمُ فِي الْمُسْلِمِينَ الَّذِي حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَ خِيُولُهُمْ وَ أُرِيقَتْ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ فِيمَنْ اعْتَامَكَ مِنْ أَعْرَابِ قَوْمِكَ

به مصقلة بن هبیره شیبانی که عامل حضرت در اردشیر خرّه بود

خبر انجام کاری از تو به من رسیده که اگر آن را به جا آورده باشی خدایت را به خشم آورده، و امام خود را غضبناک کرده‌ای. خبر این است که غنایمی که نیزه‌ها و اسبهای اهل اسلام گرد آورده، و خونشان در این راه به زمین ریخته در میان بادیه نشینان قبیله‌ات که تو را انتخاب نموده‌اند تقسیم می‌کنی

فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ بِكَ عَلَيَّ هَوَانًا وَ لَتَخْفَنَّ عِنْدِي مِيزَانًا فَلَا تَسْتَهِنُ بِحَقِّ رَبِّكَ وَ لَا تُصْلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحَقِّ دِينِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا

به حق کسی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر این برنامه حقیقت داشته باشد خود را نزد من خوار و بی‌اعتبار خواهی یافت. پس حق خداوندت را سبک مشمار، و دنیای خود را با نابودی دین خویش آباد مکن، که از زیانکارترین مردم خواهی بود.

أَلَا وَ إِنَّ حَقَّ مَنْ قَبْلَكَ وَ قَبْلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هَذَا الْفِيءِ سَوَاءٌ يَرِدُونَ عِنْدِي عَلَيْهِ وَ يَصْدُرُونَ عَنْهُ

معلومات باد که حقّ مسلمانانی که نزد تو و ما هستند در سهم بری از بیت المال برابر است، برای گرفتن سهمیه نزد من می آیند و می روند (نهج البلاغه، نامه ۴۳)

التشديد في خيانة بيت المال

.... كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِعَيْرِكَ حَدَرْتَ إِلَىٰ أَهْلِكَ تَرَأَيْكَ مِنْ أَبِيكَ وَ أُمَّكَ فَسُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تُوْمِنُ بِالْمَعَادِ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ أَيُّهَا الْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ ذَوِي الْأَلْبَابِ كَيْفَ تُسَيِّغُ شَرَابًا وَ طَعَامًا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَ تَشْرَبُ حَرَامًا

انگار میراث رسیده از پدر و مادرت را به جانب خانوادهات بردی. سبحان الله آیا به قیامت ایمان نداری و از حسابرسی خدا نمی ترسی ای کسی که نزد ما از خردمندان شمرده می شدی، چگونه آشامیدن و خوردن این مال را بر خود گوارا می دانی در حالی که می دانی حرام می خوری و حرام می آشامی

وَ تَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَ تَتَكَبَّرُ النِّسَاءَ مِنْ مَالِ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُجَاهِدِينَ الَّذِينَ آفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْأَمْوَالُ وَ أَحْرَزَ بِهِمْ هَذِهِ الْبِلَادَ

کنیزان می خری، و با زنان ازدواج می کنی آن هم از مال یتیمان و مساکین و مؤمنان جهاد کننده ای که خداوند این اموال را به آنان بخشیده، و به وسیله آنان این شهرها را حفظ کرده.

فَاتَّقِ اللَّهَ وَ أَرُدُّهُ إِلَىٰ هَوَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنِي اللَّهُ مِنْكَ لِأَعْذِرَنَّ إِلَى اللَّهِ فِيكَ وَ لَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ

از خدا پروا کن، به این قوم اموالشان را برگردان، اگر بر نگردانی آن گاه خداوند به من قدرت دست یابی به تو را بدهد چنانکه عقوبت کنم که عذر خواهی نزد حق باشد، و با شمشیرم گردنت را بزنم شمشیری که احدی را با آن نزد من جز اینکه وارد جهنم شد.

وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ وَ لَا ظَفِرًا مِنِّي بِإِرَادَةٍ حَتَّىٰ أَخْذَ الْحَقُّ مِنْهُمَا وَ أَزِيلَ الْبَاطِلَ عَنْ مَطْلَمَتَيْهِمَا

به خدا قسم اگر حسن و حسینم آنچه را تو انجام دادی انجام می دادم، از من نرمشی نمی دیدند، و به مرادی نمی رسیدند، تا اینکه حق را از آنان باز ستانم، و باطلی را که از ستمشان به وجود آمده نابود سازم. (نهج البلاغه، نامه ۴۱)

تحذير من خيانة بيت المال

وَ إِنِّي أُفَسِّمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لَنْ بَلَّغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِيءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لِأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ ثَقِيلَ الظَّهِيرِ ضَعِيلَ الْأَمْرِ وَ السَّلَامُ

به خدا قسم می‌خورم قسم صادقانه، اگر به من خبر رسد که در بیت المال مسلمانان در مالی اندک یا زیاد خیانت ورزیده‌ای، چنان بر تو سخت گیری کنم که تو را تهیدست و سنگین بار و دلیل و پست کند و السلام (نهج البلاغه، نامه ۲۰)

هذا من كتاب له إلى زياد ابن أبيه و هو خليفة عامله عبد الله بن عباس على البصرة و عبد الله عامل أمير المؤمنين (عليه السلام) يومئذ عليها و على كور الأهواز و فارس و كرمان

از نامه امام به زیاد بن ابیه زمانی که در حکومت بصره جانشین عبد الله بن عباس بود، و عبد الله در آن وقت از جانب حضرت بر بصره و نواحی اهواز و فارس و کرمان حکمران بود.

تهذیب الأخلاق، الحجر الاساسی فی حياة الانسان

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ

بندگان خدا، محبوبترین بندگان در پیشگاه خداوند بنده‌ای است که خداوند به تسلط بر نفسش او را یاری داده، پس اندوه را شعار خود کرده، و خوف از عذاب را تن پوش خویش

فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ

از این رو چراغ هدایت در دلش روشن شده، و طاعت و عمل برای روز مرگ آماده کرده، پس روز قیامت را بر خود نزدیک، و سختی را بر خویش آسان نموده است.

نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَّ وَ ارْتَوَى مِنْ عَذَابِ فُرَاتٍ سَهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا

اندیشه کرد و بینا شد، یاد حق کرد و کوشش بیشتر نمود، از آب گوارای معنی که راههای ورودش برای او هموار شده بود سیراب شد، و با اولین بار نوشیدن هم سیراب گشت،

وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدًّا قَدْ خَلَعَ سَرَائِيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا أَنْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى

و به راه راست و هموار رفت. لباسهای شهوات را از وجودش به در آورد، و از تمام غم‌ها جز غم طلب رضای دوست خالی شد، در نتیجه کور دلی

وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهُوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِقِ أَبْوَابِ الرَّدَى

و مشارکت ارباب هوا بیرون آمد، و وجودش کلید درهای هدایت و قفل ابواب ضلالت شد.

قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثِقِهَا وَ مِنَ الْجِبَالِ بِأَمْتِنِهَا

راهش را شناخت، و وارد سلوک مسیر حق شد، نشانه‌های هدایت را فهمید، و دریا‌های خطرات را پیمود و پشت سر گذاشت، از دستاویزها به استوارترین، و از ریسمانها به محکم‌ترین آنها چنگ زد،

فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصْيِيرِ كُلِّ فَرَعٍ إِلَى أَصْلِهِ

و در یقین به مانند روشنی آفتاب است. در بلندترین امور، وجود خود را برای خدا قرار داده، از دستگیری واردان و پاسخ اهل سؤال، و برگرداندن هر فرعی به اصلش.

مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ كَشَافٌ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحُ مَبْهَمَاتٍ دَفَاعٌ مُعْضَلَاتٍ دَلِيلُ فُلُوتٍ يَقُولُ فِيهِمْ وَ يَسْكُتُ فِيَسَلِمُ قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ

او چراغ تاریکی‌ها، کاشف امور مشتبهه، کلید مبهمات، دفع کننده مشکلات، و راهنمای بیابانهای گمراهی است. می‌گوید و می‌فهماند، ساکت می‌شود و سالم می‌ماند. عملش را برای خدا خالص کرد و خدا هم او را برای خود اختیار نمود، (نهج البلاغه، خطبه ۸۶)

إصلاح النفس قبل إصلاح الغير

أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ النَّاسِ وَ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَكَلَ قُوتَهُ وَ اشْتَغَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شَغْلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ

یا ای مردم، خوشا به حال کسی که عیب خودش او را از دنبال کردن عیوب مردم باز دارد، و خوشا آن که در خانه‌اش بنشیند، روزی خود را بخورد، به طاعت پروردگارش مشغول باشد، و بر گناهش گریه کند، او سر گرم کار خود بوده، و مردم از او در آسایش باشند (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵)

..... يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَ لَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرٍ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مَعْدَبٌ عَلَيْهِ

ای بنده خدا، در عیب جوئی از کسی به خاطر گناهش شتاب مکن، شاید خداوند آن گناه او را بخشیده باشد. و از گناه کوچکی که خود گرفتار آن شده‌ای آسوده مباش، که ممکن است به آن گناه عذاب شوی.

فَلْيَكْفُفْ مَنْ عِلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ وَ لِيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ

بنا بر این هر کدام از شما که از عیب دیگری آگاه است، به خاطر عیبی که از خود خبر دارد دست از عیب جوئی او بردارد و لازم است شکر پاک بودن از گناهی که دیگری به آن دچار است او را از دنبال کردن عیب دیگران باز دارد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۰)

حفظ اللسان

..... أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَ سَدَادَ طَرِيقٍ فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرَّجَالِ أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي

ای مردم، آن کس که از برادرش استواری در دین و درستی راه را می‌داند نباید گفتار بیهوده مردم را در حق او بشنود. بدانید که تیرانداز گاهی تیر می‌اندازد

و تَخَطَّى السَّهَامُ وَيُحِيكُ الْكَلَامُ وَ بَاطِلٌ ذَلِكَ يَبُورُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ وَ شَهِيدٌ

و تیرش به خطا می‌رود، سخن هم (هر چه باشد) اثر می‌گذارد ولی نادرست آن از بین می‌رود، و خداوند شنوا و شاهد است. (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۱)

..... أَمَا وَ شَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ وَ يَعِدُ فَيُخْلِفُ وَ يَسْأَلُ فَيُلْحِفُ وَ يَسْأَلُ فَيَبْخُلُ وَ يَخُونُ الْعَهْدَ

بدانید که بدترین گفتار دروغ است. او در سخن راندن دروغ می‌گوید، و وعده می‌دهد و تخلف می‌کند، چون درخواست می‌کند اصرار می‌ورزد، و چون از او درخواست شود بخل می‌ورزد، به عهدش خیانت می‌کند (نهج البلاغه، خطبه ۸۳)

أَلَا إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ وَ لَا يُمَهِّلُهُ النُّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ

بدانید زبان قطعه‌ای از انسان است، هرگاه آدمی عاجز از گفتار باشد زبان او را یاری ندهد، و اگر توانای بر سخن باشد گفتارش مهلت ندهد. (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴)

محاسبة النفس و تهذيبها

عِبَادَ اللَّهِ، زُنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزِنُوا وَ حَاسِبُواهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ تَنَفَّسُوا قَبْلَ ضَيْقِ الْخِنَاقِ وَ انْقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّيَاقِ

پیش از آنکه به میزان حق سنجیده شوید خود را بسنجید، و قبل از اینکه به حسابتان برسند خود را محاسبه کنید، و نفس بزیند پیش از آنکه راه نفس بسته شود، و مطیع خدا گردید قبل از آنکه شما را به اجبار به سوی آخرت برانند.

وَ أَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعِنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَ زَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَ لَا وَاعِظٌ

و بدانید آن که با واعظ و منع کننده‌ای از باطن خویش او را یاری نداده‌اند واعظ و منع کننده‌ای از غیر خودش برای او نخواهد بود (نهج البلاغه، خطبه ۸۹)

فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ

بیا به نفع خود به محاسبه نفس خویش برخیز، زیرا حساب دیگران را حسابگری غیر تو می‌رسد. (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳)

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَ دَعِيَ إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا وَ أَخَذَ بِحُجْرَةٍ هَادٍ فَجَا رَاقِبَ رَبِّهِ وَ خَافَ ذَنْبَهُ قَدَمَ خَالِصَا

خداوند رحمت کند مردی را که حکمتی بشنود و آن را حفظ نماید، دعوت به هدایت شود و به آن نزدیک گردد، دعوت به هدایت شود و به آن نزدیک گردد، و دامن هدایتگری را بگیرد و نجات یابد. خدای را پاس دارد، و از گناه خود بترسد. تلاش خالص پیش فرستد

وَعَمِلَ صَالِحًا اِكْتَسَبَ مَذْخُورًا وَاجْتَنَّبَ مَحْذُورًا رَمَى غَرَضًا وَ اَحْرَزَ عَوْضًا كَابِرَ هَوَاهُ وَ كَذَّبَ مَنْهًا

و عمل صالح انجام دهد. ذخیره سودمند بیندوزد، و از حرام دوری گیرند. تیر به نشانه زند، و پاداش آخرتی بیابد. بر هوای نفس غلبه کند، و آرزویش را تکذیب نماید. (نهج البلاغه، خطبه ۷۵)

ضرورت تربیه

(و من وصیه له ((علیه السلام)) للحسن ابن علی (علیهما السلام) کتبهما إليه بحاضرين منصرفا من صفین

مِنْ الْوَالِدِ الْفَارَنِ الْمَقَرِّ لِلزَّمَانِ الْمُدِيرِ الْعُمَرِ الْمُسْتَسْلِمِ لِلدَّهْرِ الدَّامِ لِلدُّنْيَا السَّائِنِ مَسَاكِنَ الْمَوْتَى الظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ

از وصیت‌های آن حضرت است به حضرت مجتبی علیه السلام (یا محمد حنیفه) که در سرزمین حاضرین به هنگام بازگشت از صفین نوشته

از پدری فانی، پذیرنده سختی‌های زمان، عمر پشت سر گذاشته، تسلیم به روزگار، نکوهش کننده دنیا، ساکن سرای اموات، سفر کننده از آن در فردا، به فرزند آرزومند به آنچه به دست نمی‌آید، سالک راه تباه شدگان،

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي وَ جُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ وَ إِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ مَا يَزَعْنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ وَ الْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي

اما بعد، آنچه بر من معلوم شد از روی گرداندن دنیا از من، و سرکشی روزگار بر من، و روی آوردن آخرت به من، مرا از توجه به غیر خود و کوشش برای آنچه از من باقی می‌ماند و مرا سودی ندارد باز می‌دارد، جز آنکه چون از تمام اندیشه جز اندیشه نسبت به خود به یک سو شدم،

فَصَدَقَنِي رَأْيِي وَ صَرَفَنِي عَنْ هَوَايَ وَ صَرَحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدِّ لَأَ يَكُونَ فِيهِ لَعِبٌ وَ صِدْقٌ لَأَ يَشُوبُهُ كَذِبٌ

و رأیم مرا تصدیق کرد، و از هوای نفسم بازگرداند، و حقیقت کار برایم روشن شد، این کار مرا به کوششی جدی واداشت که در آن بازیگری نیست، و به صدقی که دروغ را به آن راهی نمی‌باشد. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

[الطرق الی وصول التربية و تحفته]

..... وَ دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَ الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تَكُلْفُ وَ أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقِ إِذَا خِفْتَ ضَلَّالَتَهُ فَإِنَّ الْكُفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ

در باره آنچه علم نداری سخن مگو، و در باره وظیفه‌ای که بر عهده‌ات نیست حرفی نزن. در راهی که از گمراهی در آن بترسی قدم منه، زیرا حفظ خویش به هنگام سرگردانی بهتر از این است که آدمی خود را در امور خطرناک اندازد.

وَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ وَ أَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَ لِسَانِكَ وَ بَايِنُ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ وَ جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ لَا تَأْخُذْ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَنْتُمْ

امر به معروف کن تا اهل آن باشی، با دست و زبان نهی از منکر نما، و با کوششت از اهل منکر جدا شو. در راه خدا جهاد کن جهدی کامل، و ملامت ملامت کنندگان تو را از جهاد در راه خدا باز ندارد.

وَ خُضِ الْعِمْرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ وَ تَفَقَّهْ فِي الدِّينِ وَ عَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ

به راه حق هر جا که باشد در مشکلات و سختی‌ها فرو شو، در پی فهم دین باش، خود را در امور ناخوشایند به صبر و مقاومت عادت ده، که صبر در راه حق اخلاق نیکویی است. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

[رساله المعلم و المربی]

.... وَ إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ

قطعا دل جوان همانند زمین خالی است، هر بذری در آن ریخته شود می‌پذیرد. بنا بر این پیش از آنکه دلت سخت شود، و مغزت گرفتار گردد اقدام به ادب آموزی تو کردم

لَتَسْتَقْبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بَعْثَتَهُ وَ تَجَرِبَتُهُ فَتَكُونُ قَدْ كُفَيْتَ مَثُونَةَ الطَّلَبِ وَ عَوْفِيَتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ

تا با عزمی جدی به امورت روی آوری، اموری که اهل تجربه مشقت تجربه کردن آن را کشیده‌اند، و تو از زحمت طلب کفایت شده، و از تجربه دوباره آسوده گشته‌ای،

فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ وَ اسْتَبَانَ لَكَ مَا رَبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ

و آنچه ما در صدد تجربه آن بودیم به دست تو رسیده، و قسمتی از آنچه بر ما پوشیده مانده برای تو روشن گردیده است. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

[اولویة معرفة القرآن في التعليم]

..... أَنْ أبتدئكَ بتعليم كتاب الله و تأويله و شرائع الإسلام و أحكامه و حلاله و حرامه لا أجاوز ذلك بك إلى غيره

رایم بر این شد که ابتدا کتاب خدا و تأویلش را به تو بیاموزم، و قوانین و احکام اسلام و حلال و حرامش را به تو تعلیم دهم، و به غیر آن توجه ننمایم.

ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَأَرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّ عَلَيْهِمْ فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٌ لَا أَمْنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ

آن گاه ترسیدم که آنچه از خواهشهای نادرست و آراء ناحق و باطل مردم را دچار اختلاف نمود تا کار بر آنان اشتباه شد بر تو نیز اشتباه شود، به همین خاطر واضح نمودن این جهت هر چند مورد پسندم نبود پیش من بهتر است از اینکه تو را به برنامه‌ای واگذارم که بر آن از هلاکتت ایمن نیست (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

[حسن المخاطبة مع الناس، من اصول التربية]

يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَكَرِهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ

پسرم خود را میزان بین خود و دیگران قرار بده، بنا بر این آنچه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست بدار، و هر چه برای خود نمی‌خواهی برای دیگران هم نخواه، به کسی ستم مکن چنانکه دوست داری به تو ستم نشود، و نیکی کن چنانکه علاقه داری به تو نیکی شود،

وَ اسْتَفْحِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفْحِحُ مِنْ غَيْرِكَ وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قُلْتَ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ

آنچه را از غیر خود زشت می‌دانی از خود نیز زشت بدان، از مردم برای خود آن را راضی باش که از خود برای آنان راضی هستی، هر آنچه را نمی‌دانی مگو اگر چه دانسته‌هایت اندک است، و آنچه را دوست نداری در باره تو بگویند تو هم درباره دیگران مگوی. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

[العظة و الإرشاد قبل التأديب]

.... وَ لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغْتَ فِي إِيْلَامِهِ فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَبَّ بِالْأَدَبِ وَ الْبِهَائِمَ لَا تَتَعَبُّ إِلَّا بِالضَّرْبِ

از کسانی مباش که موعظه به آنان سود ندهد مگر وقتی که در توبیخ و آزرده‌نشان جدیت کنی، که عاقل به ادب پند گیرد، و چهارپایان جز با ضرب تازیانه اصلاح نگردند.

اطْرَحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهَمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارًا وَ الصَّاحِبَ مُنَاسِبًا وَ الصَّدِيقَ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ وَ الْهَوَى شَرِيكَ الْعَمَى

غمهایی را که بر تو وارد می‌گردد با تصمیم‌های قوی بر صبر و استقامت و با حسن یقین از خود دور کن. هر که راه مستقیم را بگذاشت منحرف شد. همنشین به منزله خویشاوند است. دوست آن است که در غیبت انسان نیز دوست باشد. هوای نفس شریک کور دلی است.

.... اسْتَوْدِعِ اللَّهَ دِينَكَ وَ دُنْيَاكَ وَ اسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَ الْأَجَلَةِ وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ السَّلَامُ

دین و دنیایت را به خدا می‌سپارم، و از او بهترین سرنوشت را برای تو در امروز و فردا و دنیا و آخرت درخواست می‌کنم.

و السَّلَام. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

امر به معروف و نهی از منکر

أهمية الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

..... وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفُتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ

تمام کارهای نیک و جهاد در راه خدادار جنب امر به معروف و نهی از منکر چیزی نیست جز به مانند انداختن آب دهان در دریای پهناور. (نهج البلاغه، الحکمة ۳۶۶)

لماذا يترك تلك الفريضة

وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُقَانٍ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِنَّهُمَا لَا يُقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقِ

امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوندند، این دو مرگ را نزدیک نمی کنند، و روزی را کاهش نمی دهند. (نهج البلاغه، الحکمة ۱۵۵)

عواقب ترك الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقُرْنَ الْأَمْضِيَّ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي وَ الْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِي

آری پروردگار جاهلان را به خاطر ارتکاب گناه، و عاقلان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور نمود. (نهج البلاغه، الحکمة ۲۳۴)

لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤَلَّى عَلَيْكُمْ أَشْرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ

امر به معروف و نهی از منکر را وانگذازید، که بد کارانتان بر شما مسلط شوند، آن گاه دعا کنید و به اجابت نرسد. (نهج البلاغه، نامه ۴۷)

.... أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ السُّخْطُ وَ إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا

ای مردم، جز این نیست که خشنودی و خشم است که مردم را بر محوری جمع می کند. غیر این نبود که ناقه ثمود را یک نفر پی کرد، اما عذاب خداوند همه را گرفت چون همگان به آن برنامه رضایت دادند،

فَقَالَ سُبْحَانَهُ (فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ) فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ حَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ خُورَ السَّكَّةِ الْمُحْمَاةِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ

خداوند سبحان فرمود: «همه آن را پی کردند، پس همه پشیمان شدند». آن گاه سرزمین آنان بر اثر فرو رفتن صدا کرد مانند صدای فرورفتن آهن داغ در زمین نرم و هموار. (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)

تقدیم رضی العامة بسخط الخاصة

.... وَ لِيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعَهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَ
إِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُعْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ

باید محبوبترین امور نزد تو میانه‌ترینش در حق، و همگانی‌ترینش در عدالت، و جامع‌ترینش در خشنودی رعیت باشد، چرا که خشم عموم خشنودی خواص را بی‌نتیجه می‌کند، و خشم خواص در برابر خشنودی عموم بی‌اثر است.

[الخواص أثقل على الوالى]

.... وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِيِّ مَثُونَةً فِي الرَّخَاءِ وَ أَقْلَ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَ أَكْرَهَ لِلْإِنصَافِ وَ أَسْأَلَ بِاللِّحَافِ وَ أَقْلَ شُكْرًا
عِنْدَ الْإِعْطَاءِ وَ أَبْطَأَ عِذْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ وَ أضعفَ صَبْرًا عِنْدَ مِلْمَاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ

و به وقت آسانی و رفاه احدی از رعیت بر والی پر خرج‌تر، و زمان مشکلات کم یاری‌تر، و هنگام انصاف ناخشنودتر، و در خواهش و خواسته با اصرارتر، و زمان بخشش کم سپاس‌تر، و وقت منع از عطا دیر عذر پذیرتر، و در حوادث روزگار بی‌صبرتر از خواص نیست.

وَ إِنَّمَا عَمُودُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صَعُوكَ لَهُمْ وَ مِيلُكَ مَعَهُمْ

همانا ستون دین، و جمعیت مسلمانان، و مهیا شدگان برای جنگ با دشمن توده مردمند، پس باید توجه و میل تو به آنان باشد. (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

[التحفظ عن الخواص]

وَ تَحَفَظْ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنَّ أَحَدًا مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا

از یاران و یاوران بر حذر باش، اگر یکی از آنان دست به خیانت دراز کند و مأموران مخفی تو بالاتفاق خیانتش را گزارش نمایند اکتفای به همین گزارش تو را بس باشد،

فَبَسَطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ وَ أَخَذَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبَتْهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ وَ وَسَمَتْهُ بِالْخِيَانَةِ وَ قَلَدَتْهُ عَارَ التُّهْمَةِ

و او را به جرم خیانت کیفر بدنی بده، و وی را به اندازه عمل ناپسندش عقوبت کن، و سپس او را به مرحله ذلت و خواری به نشان، و داغ خیانت را بر او بگذار، و گردن بند عار و بد نامی را به گردنش بینداز (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

[الخواص و التناول]

.... ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَ بَطَانَةً فِيهِمْ اسْتِثْنَاءُ وَ تَطَاوُلٌ وَ قِلَّةٌ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ فَاحْسِبْ مَادَّةَ أَوْلَئِكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ

سپس والیان را نزدیکانی است که آنان را خوی خود خواهی و دست درازی به مال مردم، و کمی انصاف در داد و ستد است، به جدا کردن اسباب و وسایل این حالات ماده و ریشه آنان را قطع کن

وَ لَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَ حَامَتِكَ قَطِيعَةً وَ لَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَثْوَنَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنًا ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَ عَيْبٌ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

به هیچ يك از اطرافیان و اقوام خود زمینی از اقطاع مسلمین واگذار مکن. نباید در تو طمع ورزد کسی به گرفتن مزرعه‌ای که در آبشخور آن به همسایه زیان رساند، یا کاری که باید با شرکت به سامان رسد مشقت کار مشترک را به همسایگان تحمیل کند، در آن صورت سودش برای آن طمع کاران و عیب و زشتی آن در دنیا و آخرت بر عهده تو خواهد بود. (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

حسن السلوك مع الناس

خَالَطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مَثُمَّ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عَشْتُمْ حَنُوا إِلَيْكُمْ

با مردم آنچنان معاشرت کنید که چون از دنیا رفتید بر شما بگریند، و اگر زنده ماندید به شما میل نمایند . (نهج البلاغه، الحکمة ۹)

احفظوا إخوانكم

أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْإِخْوَانِ وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ

ضعیفترین مردم کسی است که از یافتن دوستان ناتوان است، و ناتوانتر از او کسی است که دوستان به دست آورده را از دست بدهد (نهج البلاغه، الحکمة ۱۱)

شرائط المخالطة

إِذَا حَيَّيْتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيَّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرْبِي عَلَيْهَا وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي

چون تو را سلام کنند بهتر از آن را پاسخ ده، و هرگاه احسانت نمایند آن را به افزونتر پاداش ده، گر چه برتری برای کسی است که ابتدای به تحیت و احسان نموده (نهج البلاغه، الحکمة ۵۹)

مَنْ لَانَ عَوْدَهُ كَثَفَتْ أَغْصَانُهُ

آن را که خلق و خو نرم است دوست و آشنا فراوان است (نهج البلاغه، الحکمة ۲۰۵)

الإحسان يولد الإحسان

مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ

کسی که با دست کوتاه ببخشد، با دست بلند بخشیده می شود. (نهج البلاغه، الحکمة ۲۲۴)

حد السلوك و الخلطة

أَحِبُّ حَبِيبِكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا

دوستت را به اندازه دوست دار شاید روزی دشمنت شود، و دشمنت را به اندازه دشمن دار شاید روزی دوستت گردد (نهج البلاغه،
الحکمة ۲۶۰)

أَحْسِنُوا فِي عَقَبِ غَيْرِكُمْ تُحَفِّظُوا فِي عَقَبِكُمْ

به بازماندگان مردم احسان کنید، تا پاس بازماندگان شما را بدارند (نهج البلاغه، الحکمة ۲۵۶)

ایاکم و الخلطة مع هون

و قَالَ (عليه السلام) لِلْبَيْتِ الْحَسَنِ (عليه السلام) يَا بَنِي إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ
الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ

به فرزندش حضرت حسن علیه السلام فرمود:

پسرم، از دوستی با احمق برحذر باش، که می‌خواهد تو را سود دهد ولی زیان می‌رساند. از رفاقت با بخیل پرهیز، چه اینکه آنجا که
به شدت به او نیازمندی از تو دریغ خواهد کرد.

وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ

و از دوستی با بدکار کناره بگیر، زیرا تو را به اندک چیزی می‌فروشد. و از رفاقت با دروغگو حذر کن، چرا که مانند سراب است، دور
را در نظرت نزدیک، و نزدیک را دور می‌کند. (نهج البلاغه، الحکمة ۳۷)